

وظایف و مسؤولیت‌های دولت اسلامی در اقتصاد

محمد رضا مالک*

چکیده

این مقاله، وظایف و مسؤولیت‌های دولت اسلامی را بررسی می‌کند؛ بدین منظور، ابتدا در یک نگاه کلی و با استفاده از روایات، وظایف دولت را در دو محور امور دنیایی و امور دینی برشمرده؛ سپس با استفاده از این بحث، مهم‌ترین مسؤولیت‌های اقتصادی دولت را با رویکردی تاریخی بررسی خواهد کرد؛ بدین منظور، با مطالعه پیشینه فعالیت‌های اقتصادی دولت در صدر اسلام، وظایف اقتصادی دولت در شش محور:

۱. تجهیز و تخصیص منابع مالی؛

۲. اجرای عدالت اقتصادی؛

۳. برقراری ثبات در بازار؛

۴. برقراری عمران و آبادی؛

۵. حفظ استقلال و امنیت؛

۶. امر به معروف و نهی از منکر.

مورد بحث قرار می‌گیرد. بدیهی است که در این موارد، گاهی دولت لازم است به‌طور مستقیم در اقتصاد دخالت، و در مواردی نیز فقط به سیاست‌گذاری یا نظارت بسنده کند.

مقدمه

در وضعیتی که دولتی وجود ندارد، هرج و مرج همه‌جا را فرا می‌گیرد و تردیدی نیست که حوزه

* کارشناس و محقق اقتصاد اسلامی.

اقتصاد همچون سایر حوزه‌های زندگی انسان، از این آفت برکنار نمی‌ماند و برای ساماندهی و تصحیح کارکرد، نیازمند وجود دولت است. جامعه اسلامی نیز به دولت مقتدر و باکفایتی نیاز دارد که از جهت‌دهی و نظارت بر اقتصاد دریغ نورزد.

صرف‌نظر از دخالت‌هایی که دولت اسلامی به اضطرار و در پی ضرورت‌های زمان، در اقتصاد انجام می‌دهد، در نصوص شرعی، مجموعه‌ای از وظایف، برعهده زمامدار اسلامی نهاده شده است که بسیاری از آن‌ها با حوزه اقتصاد ارتباط تنگاتنگ دارد و حکمرانان از باب عمل به وظیفه، ناچارند در اقتصاد دخالت کنند.

بحث درباره آن دسته از وظایف دولت اسلامی که مستقیم یا غیرمستقیم با اقتصاد ارتباط می‌یابد، افزون بر آن‌که ما را با چگونگی کارکرد اقتصادی دولت اسلامی آشنا می‌سازد، محدوده دخالت آن در اقتصاد را نیز به تصویر می‌کشد. از سوی دیگر، چون مطالب بیان شده در این مقاله، در قالب بحث تحلیلی تاریخی ارائه می‌شود، خواننده از پیشینه فعالیت‌های اقتصادی دولت‌های اسلامی از صدر اسلام به بعد تا حدی آگاه می‌شود.

پیش از بررسی وظایف دولت اسلامی، نخست به اختصار به بعضی از آنچه در روایات، به صورت وظیفه حکومت از آن یاد شده است، اشاره می‌کنیم. این وظایف، از جهتی ادله نیاز به حکومت در اسلام به‌شمار می‌روند و به دودسته تقسیم می‌شوند:

۱. وظایف دولت اسلامی در امور دنیایی

دولت اسلامی در برابر تعهداتی که مردم در قبال آن دارند، وظایفی دارد که در بیش‌تر موارد، شبیه دولت‌های دیگر است:

۱. وظیفه پاسداری از قانون و دادرسی مظلوم: *يَمْنَعُهُم مِّنَ التَّعَدَىٰ وَالذَّخُولِ فِيهَا حَظْرَ عَلِيهِمْ... وَ يَمْنَعُ ظَالِمَهُم مِّنَ مَظْلُومِهِمْ* (صدوق، ۱۴۱۶: ج ۱، ص ۲۹۵ و ۲۹۶)؛ زمامداری امین لازم است تا مردم را از تجاوز به حقوق یک‌دیگر و انجام کارهای غیرقانونی بازدارد و دست ستمکار را از سر ستم‌دیده کوتاه کند.
۲. حفظ وحدت امت: *لَا قُوَّامَ لَهُمَ إِلَّا بِهِ... وَ يُقِيمُ لَهُمُ جَمْعَتَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ* (همان)؛ بدون زمامدار، کار مردم استوار نمی‌شود و او است که اجتماع را از پراکندگی می‌رهاند.
۳. استقلال و امنیت: *يَحْفَظُ اطْرَافَهُمْ* (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۸، ص ۵۵۵) و *يَقَاتِلُ بِهَ الْعَدُوَّ وَ تَأْمِنُ بِهَ السَّبِيلَ... حَتَّىٰ يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يَسْتَرِاحَ مِّنْ فَاجِرٍ* (فیض‌الاسلام، ص ۱۲۵، نامه ۵۳)؛ با وجود رهبر، از مرزها پاسداری، شر دشمنان دفع، و راه‌ها امن می‌شود و نیکوکاران در رفاه قرار می‌گیرند، و مردم از دست بدکاران آسوده می‌شوند.
۴. ارشاد و آموزش: *وَ أَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ... تَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تُعَلَّمُوا* (همان: ص

۱۱۴) یعرفهم أبواب ما فيه صلاحهم و يُحذّرهم ما فيه مضارّهم (مجلسی، همان: ج ۹۰، ص ۴۱)؛ اَمَّا حَقُّ شَمَا بَرٍ مِنْ [= امیر مؤمنان علیه السلام] این است که شما را تعلیم دهم تا جاهل نمانید. رهبر، آنچه را به صلاح مردم است، به آنان می‌آموزد و درباره آن چه به ضرر آنهاست، هشدار می‌دهد.

۵. تجهیز و تخصیص منابع مالی: یُجِبُ فِیْهِمْ وَ... صَدَقَاتِهِمْ (مجلسی، بی تا: ج ۸، ص ۸۸۸). یقسمون به فیئهم (صدوق، همان)؛ رهبر، اموال عمومی [= خراج، جزیه، غنیمت] و صدقات [= مالیات‌های شرعی] را جمع می‌کند. زیر نظر رهبر، اموال عمومی را میان صاحبان حَقِّ تقسیم می‌کند.

۶. عدالت اقتصادی: یُوْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيّ (فیض الاسلام، همان: ص ۱۲۵)؛ به یاری رهبر، حَقِّ زیر دست از قوی دست ستانده می‌شود.

۷. برقراری ثبات در بازار: و تقوم أسواقکم (هندی، همان: ج ۱۱، ص ۳۱۹)؛ با بودن زمامدار، بازارهای شما ثبات می‌یابد.

۸. عمران: رهبر، کارگزاران خود را به آبادانی کشور مأمور می‌سازد؛ همان‌گونه که امیر مؤمنان علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر می‌نویسد:

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِ... جِيَايَةَ خِرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ إِسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا (فیض الاسلام، همان: ص ۹۹۱).

این دستوری است از بنده خدا علی امیر مؤمنان علیه السلام به مالک بن حارث اشتر، هنگامی که وی را والی مصر قرار داد تا مالیات‌های آنجا را گردآورد و با دشمنان آن بجنگد و به اصلاح حال مردم همت گمارد و شهرها و دستاوردهای آن را آباد سازد.

با توجه به وظایف دولت اسلامی در امور دنیایی، درمی‌یابیم که بیش‌تر این وظایف را دولت‌های غیراسلامی نیز پذیرفته‌اند و اگر اختلافی دارند، در میزان مسؤولیت و دخالت دولت در این امور است.

امام علی علیه السلام هنگامی که شنید، خوارج شعار می‌دادند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، فرمود:

سخن حَقِّی است که از آن، باطل اراده می‌شود. آری درست است که فرمانی جز فرمان خدا نیست، اَمَّا إِيْنَا نَ مِیْ گویند: زمامداری فقط از آن خدا است؛ حال آن‌که مردم نیازمند زمامدار هستند؛ خواه نیکوکار و خواه بدکار تا مؤمنان در سایه حکومت وی به کارهای خود مشغول باشند و کافران نیز بهره‌مند شوند و مردم، روزگار خویش را بگذرانند و به وسیله این زمامدار، اموال عمومی جمع و شرّ دشمنان دفع و راه‌ها امن شود و حَقِّ ضعیف از قوی ستانده شود تا نیکوکاران در رفاه، و مردم از دست بدکاران آسوده باشند (همان: ص ۱۲۵).

سخن امام علیه السلام اشاره به وظایف حکومت‌ها در امور دنیایی دارد و این‌که همه جوامع ناگزیرند، برای برخوردار شدن از مزایای پیش‌گفته، زیر سلطه حکومتی بد یا خوب بروند.

ب. وظایف دولت اسلامی در امور دینی

دولت اسلامی، از آن جهت که مشروعیت خود را وامدار دین است، مجموعه‌ای از وظایف دینی را نیز بر عهده دارد که در روایات با این تعابیر از آن‌ها یاد شده است:

۱. جلوگیری از فساد مردم و اقامه حدود و اجرای احکام الاهی: *يَمْنَعُهُم مِّنَ الْفَسَادِ وَيَقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ*؛ (صدوق، همان: ج ۱، ص ۲۹۵)؛ رهبر، مردم را از تباهکاری بازمی‌دارد و حدود الاهی را اجرا و احکام دین را عینیت می‌بخشد.

۲. حفظ گوهر دین از رهنوی اندیشه‌های منحرف و مقابله با اهل بدعت: *لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قَيِّمًا أَمِينًا حَافِظًا مَسْتَوْدِعًا لَدَرْسَتِ الْمَلَّةُ وَذَهَبَ الدِّينُ وَغَيَّرَتِ السَّنَةَ وَالْأَحْكَامَ وَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ وَنَقَصَ مِنْهُ الْمَلْحَدُونَ وَشَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ* (همان: ص ۲۹۶)؛ اگر برای مردم رهبری توانا، امین، امانتدار و حافظ شریعت نباشد، آداب دین متروک می‌ماند و بنای شرع فرومی‌ریزد و سنت‌ها و احکام آن تغییر می‌یابد و اهل بدعت در آن می‌افزایند و ملحدان از آن می‌کاهند و شبهات، مردم را فرامی‌گیرد.

۳. حفظ شعایر دینی: *يَحِجُّ بِهَ الْبَيْتِ وَبِعِدَاةِ فِيهِ الْمُسْلِمِ أَمْنَاً* (هندی، همان: ج ۵، ص ۷۵۱)؛ بنا بودن رهبر، حج گزاردن امکان‌پذیر می‌شود و مسلمان به آسودگی عبادات خود را به‌جا می‌آورد.

۴. امر به معروف و نهی از منکر: *لَا بَدَّ لِلْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ يَقُومُ بِأَمْرِهِمْ قِيَامًا مَرْهُمًا وَيَنْهَاهُمْ* (مجلسی، همان: ج ۹۰، ص ۴۱)؛ لازم است امت، رهبری داشته باشد که مسؤولیت آن‌ها را به عهده گیرد و آنان را به کارهای نیک فرمان دهد و از کارهای زشت نهی کند.

یادآوری

اگر دیده می‌شود که در این روایات، فقط درباره فرد زمامدار، شرایط، اختیارات و وظایف وی سخن رفته، و به تشکیلات حکومتی، چنان‌که امروزه مرسوم است، اشاره نمی‌شود، به دلیل این است که در صدر اسلام، شکل حکومت ساده بود و رهبر، هم قوانین را مشخص و هم داوری می‌کرد و تا آن‌جا که دست می‌داد، عهده‌دار اجرا نیز بود (مانند آن‌چه در زمان حضرت علی علیه السلام مشاهده می‌کنیم) هر چه زمان گذشت و تشکیلات حکومتی پیچیده‌تر شد، انجام مستقیم اختیارات و وظایف رهبری مشکل‌تر و کار رهبر به صدور فرمان‌های مهم، سازماندهی و هماهنگی منوط شد؛ بدین سبب از این جهت در دلالت روایات جای تردید نیست.

بررسی وظایف دولت اسلامی

برخی از وظیفه‌هایی که از آن‌ها یاد کردیم، بیانگر نقش دولت در اقتصاد است. این وظیفه‌ها یا به‌طور مستقیم به حوزه اقتصاد مربوط است، یا به‌طور غیرمستقیم؛ مانند وظایف ذیل:

۱. تجهیز و تخصیص منابع مالی؛

۲. اجرای عدالت اقتصادی؛

۴. برقراری و آبادی؛

۵. حفظ استقلال و امنیت؛

۶. امر به معروف و نهی از منکر.

انجام وظایف پیشین، هرکدام زمینه‌هایی را برای دخالت یا نظارت دولت اسلامی در اقتصاد پدید می‌آورد که یکایک آن‌ها را توضیح می‌دهیم:

وظیفه اول: تجهیز و تخصیص منابع مالی

هر حکومتی هرچند ابتدایی و ساده باشد، نیازمند منابع مالی است تا از طریق آن، مخارج دولتی خود را تأمین کند. حتی قدیم‌ترین حکومت‌ها ناگزیر بود برای باقی ماندن در قدرت، سه نوع مخارج دولتی داشته باشد:

یک. هزینه تهیه سازوبرگ نظامی و اجیر کردن مردان جنگی؛

دو. هزینه پرداخت حقوق کارگزاران و کارمندان دولتی؛

سه. منابع مالی برای تهیه نیازمندی‌های ضرور اکثریت مردم و جلوگیری از نارضایتی عامه و شورش‌های خطرناک.

در گذشته، این مخارج در آغاز شکل‌گیری حکومت‌ها اندک بود و در طول زمان بر تنوع و کمیت آن افزوده می‌شد؛ اما اکنون دولت‌های جدید، وارث نظام‌های بورکراتیکی هستند که وظایف و مخارج تعریف‌شده‌ای را از همان فردای دستیابی به قدرت، بر دوش آنان می‌گذارد.

در آغاز استقرار نظام اسلامی در مدینه، کمبود منابع مالی چشمگیر بود. مهاجران که پیام‌آوران انقلاب بودند، فراریانی بینوا و گرسنه بودند که قریش به آنان اجازه نداده بود اموالشان را همراه بیاورند. انصار هم بیش‌تر از راه کشاورزی و دامپروری روزگار می‌گذرانیدند و میان آنان، از ثروت‌های هنگفت تاجران مکه خبری نبود. ایثار آن‌ها در تقسیم دار و ندارشان با مهاجران، سطح زندگی‌شان را از گذشته نیز پایین‌تر آورد. سال‌های آغازین هجرت، سال‌های فقر و صبر بود. بزرگ‌ترین مشکل رسول خدا ﷺ در آن هنگام، سیر کردن و پوشاندن تازه مسلمانانی بود که از گوشه و کنار شبه‌جزیره، به مدینه هجرت می‌کردند. گروهی از آنان که به نهایت فقیر بودند و در

مدینه هیچ کس و کاری نداشتند، جایگاهی در آخر مسجد رسول خدا داشتند که روز و شب را همان جا می‌گذراندند و به «اهل صفه» معروف شدند. (الکتانی: ج ۱، ص ۴۷۴). پیامبر ﷺ آنان را با اموال صدقات و هدایایی که گهگاه می‌رسید، اداره می‌کرد و تعداد آن‌ها را تا ۴۰۰ تن نوشته‌اند (همان: ص ۴۷۷). یاران رسول خدا ﷺ چنان فقیر بودند که حضرت، پیش از جنگ بدر، درباره‌شان چنین دعا کرد:

خدایا اینان پابره‌اند، سوارشان کن؛ برهنه‌اند، بیوشانشان؛ گرسنه‌اند، سیرشان کن و نادارند. بی‌نیازشان کن (آیتی، ۱۳۶۱: ص ۲۳۲).

با آغاز جنگ‌ها از سال دوم هجری، ۱۲ ماه پس از ورود به مدینه (ابن هشام، ۱۴۲۰: ج ۲، ۲۳۳)، وضعیت به کلی تغییر یافت. از آن پس، هزینه‌های هنگفتی برای تهیه سلاح و مرکب و آذوقه مجاهدان مورد نیاز بود. ترمیم خسارت‌های جنگ و سرپرستی بیوه‌زنان و یتیمان پدر از دست داده هم بر هزینه‌ها می‌افزود. ساخت بعضی از بناهای عام‌المنفعه مانند مسجد و نیز خانه برای مهاجران، از همان آغاز ورود رسول خدا ﷺ آغاز شده بود (مجلسی، همان: ج ۱۹، ص ۱۱۲ و ۱۱۳)، و ادامه آن به منابع مالی نیاز داشت که با تشریح مالیات‌های شرعی و حلال شدن غنایم و بهره‌گیری از انفال، اندک‌اندک، مشکل مالی برطرف شد.

راه‌های تأمین منابع مالی نظام اسلامی

ا. زکات؛

ب. خمس؛

ج. غنیمت‌های جنگی؛

د. خراج؛

ه. جزیه؛

و. انفال.

ا. زکات: زکات، در سال دوم هجری تشریح شد (آیتی، همان: ص ۲۱۸) و دو نوع بود:

اول. زکات ابدان، مالیات سرانه‌ای بود که با دیدن هلال شوال، واجب می‌شد (حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ج ۹، ص ۲۵۳) و مقدار آن یک «صاع»، معادل سه کیلو قوت غالب همچون خرما، کشمش و جو بود. نخست گندم کمیاب بود؛ ولی در زمان عثمان فراوان شد و چون عثمان قیمت آن را میان مردم دانست، نصف صاع گندم را به جای یک صاع جو قرار داد (همان: ص ۳۳۵)، و درباره معاویه نیز این گفته شده است (همان). روایاتی وجود دارد که نشان می‌دهد در زمان رسول خدا ﷺ، از گندم هم یک صاع واجب بود (همان: ص ۳۳۴)، و این، دلالت می‌کند

که مقدار «صاع» در زکات فطره موضوعیت دارد؛ به این دلیل، فقیهان شیعه در گندم نیز مانند سایر اقوات، یک صاع را لازم می‌دانند (طباطبایی، ۱۴۱۴: ج ۵، ص ۲۱۶)؛ البته به دلالت روایات می‌توان قیمت یک صاع از قوت غالب را پرداخت (حرّ عاملی، همان: ص ۳۴۵). از بعضی روایات استفاده می‌شود که زکات فطره یا قیمت آن، به امام پرداخت می‌شود (همان: ص ۳۴۵)، و در برخی روایات، دلیل آورده شده که امام آگاه‌تر است، آن را کجا مصرف کند (طباطبایی، همان: ص ۲۳۱).

دوم. زکات اموال که از چارپایان، در گاو و گوسفند و شتر و از غلات، در گندم و جو، و از میوه‌ها، در خرما و کشمش که اصطلاحاً به این چهارچیز «غلات اربع» می‌گویند و از فلزات قیمتی، در طلا و نقره مسکوک واجب شد (حرّ عاملی، همان: ص ۵۳). در قرآن به‌طور مفصل به اموالی که زکات در آن واجب می‌شود و مقدار نصاب هر یک اشاره‌ای نرفته است. این‌ها را در روایات می‌توان یافت (همان: ص ۶۴)؛ اما موارد مصرف هشتگانه زکات در آیه ۶۰ توبه، بیان شده است که از آن درمی‌یابیم. زکات، مالیاتی نیست که به خزانه دولت واریز و بنا به مصلحت تخصیص داده شود؛ بلکه در حکم عوارضی است که موارد مصرف آن مشخص است. فقط یکی از موارد مصرف هشتگانه، یعنی «فی سبیل الله»، بنا بر عقیده اکثر فقیهان شیعه عامّ است و از آن به‌صورت مطلق کارهای خیر نام می‌برند (مقدّس اردبیلی، ۱۴۰۵: ج ۴، ص ۱۶۴). و روایتی در تأیید همین معنا وجود دارد (حرّ عاملی، همان: ص ۲۱۲)؛ اما اندکی از فقیهان، «فی سبیل الله» را مختصّ به مخارج مجاهدان در راه خدا می‌دانند (الکرکی، ۱۴۱۴: ج ۳، ص ۳۳). رسول خدا ﷺ افرادی را برای جمع‌آوری زکات به اطراف می‌فرستاد که نام آن‌ها در کتاب‌های تاریخی آمده است (ابن‌هشام، همان: ج ۴، ص ۲۳۲، ۲۳۷). امیر مؤمنان علیه السلام نیز افرادی را برای گردآوری زکات گسیل می‌داشت که برخی از موارد آن و آدابی که حضرت، رعایت آن را در گرفتن زکات سفارش می‌فرمود، در کتاب‌های روایی آمده است (حرّ عاملی، همان: ص ۱۲۹) فقیهان شیعه، تردیدی ندارند که در صورت حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام و درخواست آن‌ها، پرداخت زکات به آن‌ها واجب است (طباطبایی، همان: ج ۵، ص ۱۸۸)، و در صورت عدم حضور معصوم علیه السلام، پرداخت به فقیه جامع شرایط مستحب است (همان: ص ۱۸۹). در صورت درخواست ولی فقیه، بنا بر ادله مثبتة ولایت فقیه، پرداخت زکات به وی واجب است.

زکات در طول چند قرن، یکی از منابع مهم درآمدی دولت‌های اسلامی به‌شمار می‌رفت و با مقتضیات جامعه کشاورزی همخوانی داشت و هر زمان که به‌طور صحیح جمع‌آوری و تقسیم می‌شد، باعث از میان رفتن فقر در جامعه می‌شد، چنان‌که در زمان امیر مؤمنان علیه السلام و عمر بن عبدالعزیز اتفاق افتاد. زکات از همان آغاز از طرف دولت اسلامی گرفته و در موارد تعیین شده مصرف می‌شد. اگر زکات دهنده از پرداخت امتناع می‌کرد، طبق قانون فقه (حلی «علامه»، ۱۴۱۰:

ج ۲، ص ۲۹۸)، ولی امر قهراً از وی می‌ستانند و او را تعزیر می‌کرد و اگر امتناع از روی عدم اعتقاد بود، کار به ارتداد می‌کشید که مجازاتی سنگین را در پی داشت.

با پدیدار شدن آثار جامعه صنعتی و به حاشیه رانده شدن کشاورزی، اندک‌اندک کشاورزان و دامپروران که منبع اصلی جمع‌آوری زکات بودند، برای ادامه بقا نیازمند یارانه‌های گزاف دولتی شدند. طلا و نقره مسکوک نیز از رواج افتاد و با سست شدن اعتقادات، دوران طلایی زکات سپری شد و اکنون میان شیعیان، وجوهی اندک با این عنوان به مراجع دینی پرداخت می‌شود یا خود افراد، به‌طور مستقیم به مستحقان می‌پردازند.

ب. **خمس:** خمس در سال دوم هجری و پس از نزول آیه غنیمت (انفال (۸): ۴۱) واجب شد و این بعد از اختلاف اصحاب بر سر تقسیم غنایم جنگ بدر بود (ابن هشام، همان: ج ۲، ص ۲۸۳)؛ البته شواهدی وجود دارد که رسول خدا ﷺ پیش از آن، اموالی را به‌صورت خمس گرفته است؛ از جمله، غنایم سریه عبدالله بن جحش که رسول خدا ﷺ خمس آن را گرفت و باقی بین افراد شرکت‌کننده در سریه تقسیم شد و این سریه در ماه رجب، دو ماه پیش از غزوه بدر اتفاق افتاد (همان: ص ۲۴۳ - ۲۴۵). خمس، شش سهم می‌شد که سه سهم آن طبق آیه شریفه، برای خدا و رسول و ذی‌القربی و سه سهم باقیمانده، از آن فقیران بنی‌هاشم بود. در صدر اسلام، خمس در اختیار رسول خدا قرار داشت که با آن به فقیران بنی‌هاشم کمک می‌کرد و اگر میزان آن بسیار بود، به‌جهت کمک یا تألیف قلب به دیگران نیز می‌داد.

فقیهان شیعه، با تکیه بر احادیث (حرعاملی، همان، ص ۴۹۹) امامان معصوم علیهم‌السلام معنای «غنیمت» در آیه شریفه را عام گرفتند و مطلق درآمدهای کسب شده را مشمول خمس دانستند. این برداشت، خمس را به‌صورت مالیات تناسبی مؤثری درآورد که با توجه به نرخ بالای آن (۲۰ درصد) برای تأمین مخارج دولت اسلامی می‌تواند بسیار راهگشا باشد؛ اما در عمل، چون خلفای اسلامی، در غالب موارد تحت تأثیر فقیهان اهل سنت بودند و آنان هم ارباب مکاسب را مشمول خمس نمی‌دانستند، دولت‌ها از استفاده از این مالیات محروم ماندند؛ البتة فقیهان اهل سنت در مال‌التجاره، زکات را واجب دانستند (مغنیه، ۱۳۷۷: ص ۱۷۴)؛ ولی میزان آن یک‌چهارم (۲/۵ درصد) بود که هم از جهت درصد با خمس قابل مقایسه نبود و هم مثل آن، در مقایسه با کل درآمدها عمومیت نداشت. خمس در جایگاه مالیات، چنان‌چه به‌طور کامل گرفته شود، نقش اصلی در اداره حکومت اسلامی خواهد داشت؛ به‌ویژه که با مقتضیات جامعه صنعتی تناسب کامل دارد و به‌سبب این‌که خمس، پس از کسر مخارج مصرفی ضرور فرد گرفته می‌شود، به‌طور کامل عادلانه است و در وضعیت تورمی که هزینه‌های فرد افزایش می‌یابد، اگر درآمد وی به‌طور متناسب افزایش نیافته باشد، خودبه‌خود از میزان مالیات پرداختی کاسته می‌شود.

با وجود مزایایی که خمس دارد، در اوضاع کنونی، به چند دلیل نتوانسته است منبع مهمی برای درآمدهای دولت اسلامی باشد:

یک. طبق مبانی موجود، دولت اسلامی نمی‌تواند افراد را به پرداخت خمس مجبور کند؛ دو. اختلاف نظر در فروع مسأله بسیار است؛

سه. برخی راه‌های شرعی، برای گریز از واجب شدن خمس وجود دارد که فرد می‌تواند با استفاده از آنها، مالیات پرداختی را به حداقل برساند.

ج. غنیمت‌های جنگی: جنگ‌ها، خسارت‌های جانی و مالی در پی داشت و هزینه تدارک سپاه نیز اندک بود؛ ولی به چند دلیل، از جهت اقتصادی، یکی از منابع مهم درآمدی دولت به‌شمار می‌رفت:

یک. افراد سپاه اسلام، داوطلبانه در جنگ شرکت می‌کردند و سلاح و اسب و شتر و آذوقه‌ای را که داشتند، با خود می‌آوردند بدون آن‌که از نظام اسلامی مزد، اجاره یا پاداشی بطلبند و در صورت خسارت نیز برای آن‌چه در راه خدا داده بودند، بهایی را مطالبه نمی‌کردند. فقط اگر پیروز می‌شدند و غنیمتی هم به‌دست می‌آمد، سهم خود را می‌گرفتند؛ بنابراین، جنگ‌های اسلامی در آغاز از نظر فراهم آوردن مردان جنگی و سازوبرگ، به وسیله مردم اداره می‌شد و نظام اسلامی سهم اندکی داشت و به سرمایه‌گذاری فراوانی در این مورد مجبور نبود.

دو. مسلمانان در بیش‌تر جنگ‌ها پیروز می‌شدند و موارد شکست آنان نادر بود؛ بدین سبب اغلب از دشمن می‌گرفتند و چیزی به دشمن نمی‌دادند.

سه. دشمنان اسلام، ثروتمندان شبه‌جزیره بودند. مشرکان مکه از سود تجارت عربستان، ثروت فراوانی اندوخته بودند و یهودیان با استفاده از سود کشاورزی، صنایع دستی و رباخواری، توانگرترین مردم بودند؛ بنابراین، جنگ اسلام و کفر، به نوعی جنگ بین فقر و غنا بود که منافع جنگ به‌طور معمول نصیب تهیدستان پیروز می‌شد؛ به‌ویژه پس از آن‌که در دهه دوم پس از هجرت، دایره نبردها تا سرزمین‌های دو امپراتوری ثروتمند ایران و روم کشیده شد، فاصله طبقاتی دو طرف جنگ نمایان‌تر شد. بی‌جهت نبود که وقتی مغیره، مژده فتح بخشی از ایران را برای عمر نوشت، خلیفه با شگفتی تمام گفت: آیا مردم اعرابی بر مردم شهرنشین امیر شده‌اند؟! (ابی‌یعقوب، همان، ج ۲، ص ۲۹) چهار. جنگ‌های اسلامی به گونه‌ای بود که خود را تغذیه می‌کرد؛ یعنی سلاح، مرکب‌ها، سازوبرگ و حتی بخشی از افرادی که ضمن این جنگ‌ها مسلمان می‌شدند، برای تجهیز و تدارک لشکرهای تازه به کار گرفته می‌شدند. این بود که دایره جنگ‌ها با حالتی انفجارگونه، در همه جهات گسترش یافت و هنوز قرن نخست به نیمه نرسیده بود که ایران و مصر و یمن و بخش‌های بسیاری از آسیا، آفریقا و آسیای صغیر فتح شده بود و این سرعت برهم‌افزایی غنیمت‌ها را افزایش داد.

مجموعه این عوامل باعث شد که سیل غنیمت‌ها به سوی مرکز خلافت به‌راه افتد و مقدارشان

به قدری فراوان بود که ورود آن‌ها، اقتصاد مدینه و در مراحل بعد، اقتصاد عربستان را به شدت تحت تأثیر قرار داد و وارد مرحله جدیدی کرد.

د. خراج: نوعی مال الاجاره بود که بر زمین‌های فتح شده با جنگ (مفتوح العنوة) وضع می‌شد. بعضی از فقیهان، آن را در معنای «مقاسمه» می‌گیرند، جز این‌که در مقاسمه، مال الاجاره بخشی از محصول زمین است؛ ولی در خراج، پولی است که مقدار آن را ولی امر، بنا به مصلحت مسلمانان تعیین می‌کند (الکرکی، ۱۴۱۳، ص ۷۰).

نخستین درآمد مهمی که از این راه نصیب نظام اسلامی شد، پس از فتح خیبر بود که یهودیان پیشنهاد کردند: چون ما به کار کشاورزی آشنا تریم، املاک خیبر، به شرط تحویل نصف محصول سالیانه، در دست ما باشد که رسول خدا ﷺ به شرط پرداخت نیمی از محصول و این‌که هر زمان بخواهند از آن‌جا بیرون روند، زمین‌ها را به آن‌ها واگذاشت (ابن هشام، همان: ج ۳، ص ۲۸۶)، و این زمین‌ها همچنان در دست آنان بود تا این‌که عمر، زمین‌ها را از آن‌ها پس گرفت و یهودیان را از شبه جزیره بیرون راند (همان، ص ۳۰۴).

پس از گسترش اسلام، به‌ویژه بعد از فتح ایران، درآمد خراج که در آغاز در مقایسه با غنایم کم‌تر بود، رو به افزایش نهاد و این با توجه به گستردگی زمین‌های آباد فتح شده و بازگشت ثبات سیاسی، طبیعی می‌نمود، ضمن این‌که عادلانه بودن درصد خراج در مقایسه با مالیات‌های اخذ شده به وسیله شاهان، باعث تشویق کشاورزان و افزایش محصول شد. خراج در طول قرن‌ها، یکی از بایانات‌ترین درآمدهای دولت‌های اسلامی به‌شمار می‌رفت؛ زیرا با کاسته شدن از دامنه جنگ‌ها، سیل غنایم فروکش کرد و با مسلمان شدن اهل کتاب که در سرزمین‌های اسلامی می‌زیستند، مبالغ دریافتی به‌صورت جزیه نیز کاهش یافت؛ حال آنکه خراج، تحت تأثیر این عوامل قرار نمی‌گرفت و از هر که بر روی زمین‌ها کار می‌کرد، چه مسلمان و چه کافر گرفته می‌شد. با توجه به اهمیت خراج بود که وقتی عمر درباره زمین‌های حاصل خیز سواد کوفه با اصحاب رسول خدا ﷺ مشورت کرد و برخی از آنان گفتند: «آن‌ها را میان ما قسمت کن»، چون از امیر مؤمنان علیؓ مشورت خواست، حضرت علیؓ فرمود:

اگر امروز آن را بخش کنی، برای کسانی که پس از ما باشند، چیزی نمی‌ماند؛ پس آن را بدیشان بسپار تا روی آن کار کنند و برای ما و آیندگان هر دو باشد (ابن یعقوب، همان: ج ۲، ص ۳۹).

در حکومت امیر مؤمنان، خراج سهم بسیار مهمی در دریافت‌های دولت داشت تا جایی که حضرت به مالک درباره خراج مصر، این‌گونه دستور می‌دهد:

به کار خراج چنان رسیدگی کن که باعث اصلاح حال اهل خراج شود؛ زیرا با تنظیم درست خراج و

بهبود معیشت خراجگزاران، وضع زندگی باقی مردم نیز بهبود می‌یابد، و مردم در رفاه نباشند. مگر با مالیات اهل خراج. به درستی که مردم همه نانخور خراجگزاران شمرده می‌شوند (فیض الاسلام، همان: ص ۱۰۱۳).

در دوران معاویه نیز دریافتی خراج چشمگیر بود؛ به طوری که خراج عراق و مضافات آن در کشور ایران، ۶۵۰ میلیون درهم و خراج مصر، سه میلیون دینار (تقریباً معادل ۳۰ میلیون درهم) بود (ابو یعقوب، همان: ج ۲، ص ۱۶۶ و ۱۶۷).

خراج، حتی پس از فروپاشی خلافت عباسی، پیوسته یکی از اقلام درآمدی خزاین پادشاهان بوده؛ هرچند در بسیاری زمان‌ها، مطابق معیارهای شرعی اخذ نمی‌شده و از دهقانانی که خود مالک زمین بوده‌اند نیز مبالغی به دلخواه گرفته می‌شده است.

مشکل خراج در زمان کنونی این است که اولاً زمین‌های مفتوح‌العنوه همه‌جا قابل شناسایی نیست. ثانیاً آن بخش از زمین‌ها هم که مشخص است یا به صورت بایر درآمده یا در ملکیت افراد است. ثالثاً خراجگزاران دیروز، اکنون خود نیازمند حمایت‌های دولت هستند و درآمد آنان، آن قدر نیست که از آن‌ها مالیات‌های سنگینی گرفته شود که مخارج دولتی را بس باشد.

ه جزیه: جزیه، مالیات ثابت و سرانه‌ای بود که از کافران اهل کتاب (یهود و نصاری) (حرّ عاملی، همان: ج ۱۵، ص ۱۲۶) و کسانی که کتاب آسمانی ایشان مورد تردید است (مجوس) گرفته می‌شد (همان: ص ۱۲۷ و ۱۲۸). جزیه را از کودکان، زنان (نوری، ۱۴۰۸: ج ۱۱، ص ۱۲۱) و دیوانگان (حرّ عاملی، همان: ج ۱۵، ص ۱۳۱) نمی‌گرفتند؛ اما باقی افراد اگر چه فقیر بودند، باید آن را می‌پرداختند؛ اما تا هنگام قدرت پرداخت، به آن‌ها فرصت داده می‌شد (نجفی، ۱۴۱۲: ج ۷، ص ۶۱۳ و ۶۱۴). این مالیات، مقدار مشخص نداشت و ولیّ امر، مبلغی را به قدر طاقت افراد، تعیین می‌کرد (نوری، همان: ج ۱۱، ص ۱۲۲ و حرّ عاملی، همان: ج ۱۵، ص ۱۴۹). مبلغ جزیه، ممکن بود به افراد، زمین‌ها، چارپایان، درخت‌ها و غیر آن تعلق گیرد. (حرّ عاملی، همان، ص ۱۴۹ - ۱۵۱) امیر مؤمنان علیه السلام بر توانگران اهل ذمه، ۴۸ درهم، بر افراد متوسط ۲۴ درهم، و بر فقیران آنان ۱۲ درهم جزیه قرار داد و پیش از او عمر (با مشورت با حضرت) همین مبلغ را قرار داده بود (حرّ عاملی، همان، ص ۱۵۳ و نوری، همان، ج ۱۱، ص ۱۲۱).

نخستین بار، جزیه از مسیحیان نجران گرفته شد و پس از آن، اهالی بحرین که مجوس بودند، جزیه پرداختند (الکتنانی، همان: ج ۱، ص ۳۹۲)؛ سپس کار جزیه بالا گرفت و با گشوده شدن سرزمین‌های امپراتوری روم که مسیحیان متعصبی داشت و به طور معمول از قبول اسلام سر باز می‌زدند و به جزیه تن می‌دادند، به دریافتی این مالیات افزوده شد و در یکی از دو قرن اول، به صورت یکی از اقلام مهم درآمدی نظام اسلامی درآمد. پس از آن، با نفوذ فرهنگ اسلامی و نیز فشار

اقتصادی جزیه، بسیاری از مسیحیان، به مسلمانی تن دادند و از دریافتی جزیه کاسته شد و خلفا این را خوش نداشتند، تا جایی که برخی از آنان، چنین مقرر ساختند که اسلام آوردن، سبب برداشته شدن جزیه نمی‌شود؛ حال آن‌که بین فقیهان اهل سنت، این‌که از مسلمان نمی‌شود جزیه گرفت، اصل پذیرفته شده‌ای است (ابن منذر، ۱۴۲۰: ص ۸۱)؛

و. انفال: عبارت بود از:

یک. همه چیزهایی که بدون جنگ به دست مسلمانان می‌افتاد؛ زمین یا غیر آن که صاحبانشان از آن جا کرج می‌کردند یا به اختیار خود، آن را به مسلمانان می‌دادند (حرّ عاملی، همان: ج ۹، ص ۵۲۳)؛
 دو. اراضی موات، شهرهای متروک و خراب شده (همان: ص ۵۲۴)؛
 سه. ساحل دریاها و کناره رودخانه‌ها (امام خمینی، ۱۳۹۰: ج ۱، ص ۳۶۸)؛
 چهار. قلّه کوه‌ها و آنچه از درختان، رویدنی‌ها و سنگ‌ها در آن است و دشت‌ها و بیشه‌ها و نیزارها (حرّ عاملی، همان: ج ۹، ص ۵۲۴ و ۵۲۷ و ۵۳۲)؛
 پنج. قطایع (زمین‌ها) و صوافی (اموال منقول) پادشاهان در حال جنگ با اسلام در صورتی که از مسلمان یا معاهدی غصب نشده بود (همان: صص ۵۲۴ و ۵۳۴).
 شش. غنیمت‌های گزیده، مانند شمشیر و زره‌های کم‌نظیر و اسب‌های اصیل (همان: ص ۵۲۸ و ۵۳۲)؛
 هفت. غنیمت‌هایی که بدون اذن امام گرفته می‌شد (همان: ص ۵۲۴ و ۵۲۹)؛
 هشت. ارث کسانی که وارثی نداشتند (همان: ص ۵۲۴ و ۵۳۱)؛
 نه. معادنی که مالک خصوصی نداشت (همان: ص ۵۳۱ و ۵۳۳).
 همه این‌ها، از آن رسول خدا ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام بود که آن‌طور که مصلحت می‌دانستند، به افراد وا می‌گذاشتند (ر.ک: نجفی، ۱۴۱۲: ج ۶، ص ۶۷ و ۸۲؛ کرکی، ۱۴۱۴: ج ۳، ص ۵۵ و ۵۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۴: ج ۵، ص ۲۶۱ و ۲۷۱). بعد انفال در دست خلفا افتاد و آن‌ها مطابق میل خود در آن دخل و تصرف کردند. در اختیار داشتن انفال، دست حاکم اسلامی را برای دخالت در اقتصاد و جهت‌دهی به تولید و ایجاد اشتغال بازمی‌گذاشت، ضمن این‌که با استفاده از انفال، نظام اسلامی می‌توانست وضعیّت توزیع درآمد و ثروت را در جامعه بهبود بخشد.

نتیجه بحث

با توجه به کیفیت منابع درآمدی نظام اسلامی و تنوع فراوان آن و نیز این‌که همه مبالغ دریافتی را رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علی بی‌درنگ بین مسلمانان پخش می‌کردند و آن را به صورت کنز و ثروت شخصی در نمی‌آوردند می‌توان به میزان دخالت دولت در اقتصاد صدر اسلام پی برد. در واقع، این دریافت و پرداخت‌های دولت بود که رکود یا رونق اقتصادی، توزیع درآمدها،

سیستم قیمت‌ها و متغیرهای اصلی اقتصاد مانند درآمد و مصرف را تعیین می‌کرد. مسلم است که وقتی بیشتر محصول تولیدی از زمین‌های خراجی و اقطاع دولتی برداشت شود و حجم اصلی واردات، مربوط به غنیمت‌ها، خراج، جزیه و زکات باشد که طیف گسترده‌ای از کالاهای گوناگون، جواهرات قیمتی، درهم و دینار، چارپایان و محصولات کشاورزی را دربرمی‌گیرد، نقش دولت در جهت‌دهی و اداره اقتصاد، پررنگ‌تر از بخش خصوصی خواهد بود؛ البته دولت اسلامی، هیچ‌گاه خود، عهده‌دار تولید و تجارت نمی‌شد و مالیات‌های دریافتی‌اش نیز منصفانه تعیین می‌شد و خاصیت ضدتولید و تجارت نداشت؛ بلکه به سبب مالیات گرفتن از درهم و دینار کنز شده، باعث رونق تولید و تجارت هم می‌شد؛ درست برعکس آنچه اکنون در اقتصاد کشور اسلامی ما اعمال می‌شود.

۴۹
اقتصاد اسلامی

در زمان کنونی، بعضی از راه‌های تأمین منابع مالی، مثل جزیه و غنیمت‌های جنگی بر روی دولت اسلامی بسته است. گرفتن خراج هم با سوددهی اندک بخش کشاورزی - که مهم‌ترین علت آن ارزان ماندن تولیدات کشاورزی در مقایسه با تولیدات صنعتی و خدمات است، تناسبی ندارد. زکات در مورد تولیدات کشاورزی (غلات اربع) و تولیدات دامی (انعام ثلاثه) از جهتی به همان مشکل خراج مبتلا است و در مورد پول‌ها (نقدین) به بررسی‌های جدید فقهی نیاز دارد. انقال در جایگاه منبع مهم، همچنان مطرح است؛ اما بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری در اموری مانند معدن، جنگلداری، احیای زمین‌های موات و مرداب‌ها و ساخت اسکله و مانند آن رغبت فراوانی ندارد و دولت هم دارای توان مالی کافی نیست که باید برای این مشکل چاره‌اندیشی شود. میان مالیات‌های اسلامی در زمان حاضر، خمس، بهترین گزینه‌ای است که با مقتضیات جامعه صنعتی تناسب کامل دارد؛ ولی هم نیازمند نگرش فقهی دقیق‌تر و هم محتاج انگیزه و عزم ملی و راهکارهای قانونی است. **نکته مهم:** هدف از ارائه این تحلیل این بود که ظرفیت دولت اسلامی از جهت دخالت در اقتصاد، برای تجهیز و تخصیص منابع مالی مشخص شود؛ بنابراین اگر بعضی از منابع مالی نظام اسلامی در زمان حاضر به سبب تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قابل دریافت نیست، این، نظام اسلامی را از پویندگی باز نمی‌دارد؛ زیرا طبق مبانی فقهی که نظام جمهوری اسلامی با تکیه بر آن بنیان نهاده شده، ولی فقیه در زمان غیبت، دارای همان اختیارات حکومتی رسول خدا ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام است (امام خمینی، کتاب‌البیع: ج ۲، ص ۴۸۸)؛ پس به یاری فقیه جامع‌الشرائط می‌توان برای گره‌گشایی از کار نظام اسلامی چاره‌اندیشی کرد.

وظیفه دوم: اجرای عدالت اقتصادی

یکی دیگر از وظایفی که دولت اسلامی را به دخالت در اقتصاد وا می‌دارد، اجرای عدالت اقتصادی است. در صدر اسلام، برای دستیابی به عدالت اقتصادی، از چند راهکار استفاده شد:

راه کار اول: ایجاد فرصت‌های برابر برای همه مردم در تولید و تجارت

۱. برای رسیدن به این مهم در امر تولید، رسول خدا ﷺ ثروت‌های عمومی را یکسان در اختیار مردم گذاشت. همه را در بهره‌گیری از آتش، آب و چراگاه مساوی قرار داد (نوری، ۱۴۰۸: ج ۱۷، ص ۱۱۴؛ بیهقی، ج ۹، ص ۱۰۷ و ۱۰۸ و فرمود:

زمین‌های مرده از آن خدا و رسول ﷺ است: پس هرکسی بخشی از آن را احیا کند، از آن وی خواهد بود. (نوری، همان: ج ۱۷، ص ۱۱۱، ح ۲).

هرکس زودتر از سایر مسلمانان چیزی را حیات‌کنند، به برخورداری از آن سزاوارتر است، و نقل است که پس از سخن رسول خدا، مردم برای خط‌کشی اراضی و حیات‌کنی ثروت‌های زمین بیرون شتافتند (بیهقی، همان، ج ۹، ص ۹۰).

۲. رسول خدا ﷺ حق تجارت در محلی را که جهت بازار آماده شده بود، برای همه یکسان قرار داد و فرمود:

بازار مسلمانان، همچون مسجد آنان است. هرکس زودتر بساط خود را در جایی از بازار بگستراند، به استفاده از آن تا شبانگاه، سزاوارتر است (نوری، همان، ج ۱۳، ص ۲۶۲).

گفته‌اند: امیر مؤمنان علیه السلام، هنگامی که مشاهده کرد، بعضی برای خود دکان‌هایی در بازار ساخته‌اند، فرمان داد تا آن‌ها را خراب کنند و فرمود:

هرکس [صبحگاه] زودتر مکانی را دریابد، در استفاده از آن بر دیگران مقدم است:

بدین سبب، هر فروشنده‌ای هر روز در گوشه‌ای از بازار، کالای خود را می‌فروخت (بیهقی، همان: ج ۹، ص ۱۰۹)؛ البته این در مورد بازاری بود که از گذشته در اختیار عموم قرار داشت یا حکومت آن را در اختیار مردم نهاده بود؛ چون تردیدی نیست که فروشنده می‌تواند در ملک خود، دکانی بنا کند. در هر حال، از این روایات فهمیده می‌شود که نظام اسلامی، در تقسیم فرصت‌های شغلی در تولید و تجارت باید عادلانه عمل کند. حتی از روایات استفاده می‌شود که بهتر است فروشندگان نیز بین مشتریان تفاوت نگذارند. امام صادق علیه السلام در مورد مردی که کالای خود را به قیمت مشخصی می‌فروخت و برای هرکس که بدون سخنی آن را می‌خرید، قیمت همان بود، ولی اگر کسی چانه می‌زد، بر وی آسان می‌گرفت، فرمود:

مرا از کار وی خوش نمی‌آید، مگر این که به همه یکسان بفروشد (حرّ عاملی، همان: ج ۱۷، ص ۳۹۸).

راه کار دوم: جلوگیری از گرد آمدن ثروت‌های حرام

برای رسیدن به این هدف، بعضی از راه‌های کسب ثروت که از جاهلیت وجود داشت، ممنوع شد:

یک. **تحریم غش:** رسول خدا ﷺ از تقلب در معاملات نهی کرد و فرمود:

هرکسی در خرید و فروش به مسلمانی خیانت کند، از ما نیست و روز قیامت با یهود محشور می‌شود؛ چون آنان فریبکارترین مردمانند (حرّ عاملی، همان: ج ۱۷، ص ۲۸۲).

حضرت، از آمیختن آب با شیر به قصد فروش نهی فرمود و آن را «غش» دانست (نوری، همان، ج ۱۳، ص ۲۰۱). روزی در بازار مدینه توده‌ای طعام (گندم، جو و مانند آن) دید. فروشنده را گفت: طعام تو را نیکو می‌بینم! آن‌گاه از قیمت پرسید؛ سپس به الهام خدایی فریب وی را دریافت. دست در طعام فرو برد و طعامی پست را بیرون آورد و فرمود:

تو را نمی‌بینم، مگر این که خیانت و غش با مسلمانان را در سر جمع کرده‌ای (حرّ عاملی، همان: ج ۱۷، ص ۲۸۲).

دو. **تحریم احتکار:** رسول خدا ﷺ از احتکار نهی کرد و فرمود:

طعام را احتکار نمی‌کند، مگر خطاکار (حرّ عاملی، همان: ج ۷، ص ۴۲۶؛ نوری، همان: ج ۱۳، ص ۲۷۴) [و نیز فرمود] که هر که احتکار کند تا بدین وسیله، گرانی را بر مسلمانان تحمیل کند، خداوند از او بری است (بیهقی، همان: ج ۹، ص ۳۵۴).

زمانی در مدینه طعام کمیاب شد. مسلمانان به آن جناب شکایت بردند. حضرت محتکران را امر فرمود که کالاهای احتکار شده را به وسط بازار و برابر دیدگان مردم بیاورند و به فروش رسانند (حرّ عاملی، همان: ج ۱۷، ص ۴۲۹؛ همان: ص ۴۳۰).
امیر مؤمنان علیؓ به پیروی از سیره رسول خدا ﷺ، جلوگیری از احتکار را از شؤون حکومت دانست و مالک را فرمان داد:

از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا از آن نهی فرمود... و هرگاه کسی بعد از نهی تو، به احتکار دست زد، وی را کیفر کن (فیض الاسلام، همان، ص ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸).

سه. **تحریم ربا:** در جاهلیت، برخی، از راه ربا، ثروت‌هایی گزاف اندوخته بودند. نرخ بهره‌گاه بسیار بالا بود؛ به گونه‌ای که در پایان، به بردگی وام‌گیرنده می‌انجامید. کار چنین بود که کسی، برای مثال، صد درهم طلب داشت. چون مهلت فرامی‌رسید، بدهکار را می‌گفت: مبلغ وام را بیفزا تا تو را دوباره مهلت دهم و چه بسا بر دویست درهم توافق می‌کردند؛ تا مهلت دوم می‌رسید و بدهکار

تنگدست، از پرداخت ناتوان بود و ناگزیر باز مهلت می‌خواست و پس از چند بار مهلت خواستن و افزوده شدن مبلغ، بدهی، چندین برابر و غیرقابل پرداخت می‌شد. (فخررازی، ۱۴۱۱: ج ۲۹، ص ۲۶۶): بدین سبب خدای تعالی فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ (آل عمران (۳): ۳۰).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا را چندین برابر نخورید و از خدا بترسید.

رسول خدا ﷺ درباره ربا فرمود:

بدترین کسب‌ها، درآمدی است که از راه ربا به دست آید (حرّ عاملی، همان: ج ۱۸، ص ۱۲۲).

حضرت از ربا خوردن و نوشتن قرارداد آن نهی کرد و فرمود:

خداوند، خورنده و خوراننده و نویسنده و دو شاهد ربا را لعن کرده است (حرّ عاملی، همان:

ج ۱۸، ص ۱۲۷).

در حجة الوداع خطبه خواند و فرمود:

آگاه باشید که همه رباهای باقی مانده از زمان جاهلیت، از شما برداشته شده، و نخستین ربایی که آن را برمی‌دارم، ربایی است که عباس بن عبدالمطلب طلبکار است. (طبرسی، همان: ج ۲، ص ۱۶۴: بیهقی، همان: ج ۸، ص ۱۱۱) وقتی قبیله ثقیف ایمان آوردند، رباهایی را از بنی مغیره طلب داشتند. چون مهلت آن رسید، از بنی مغیره خواستند که بدهی خود را بپردازند و آنان سر باز زدند تا شکایت، نزد عتّاب بن أسید، عامل رسول خدا در مکه بردند و عتّاب ماجرا را به پیامبر نوشت؛ پس، این آیه نازل شد (طبرسی، همان: قرطبی، ۱۴۱۷: ج ۳، ص ۲۳۴ ذیل آیه ۲۷۸ بقره):

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (بقره (۲): ۲۷۸ و ۲۷۹).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و آنچه از [مطالبات] ربا مانده است، رها کنید اگر ایمان دارید. اگر چنین نکنید، آماده جنگ با خدا و رسول خدا باشید و اگر توبه کنید، [اصل] سرمایه‌هایتان از آن شما است: نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌رود.

بدین‌گونه، با تحریم ربا یکی از راه‌های اصلی جمع شدن ثروت‌های حرام مسدود شد.

چهار. تحریم غصب و معاملات اکراهی: پیامبر اکرم ﷺ در خطبه حجة الوداع فرمود:

مسلمانان برادر یک‌دیگرند. برای هیچ مسلمانی، مال برادرش بدون رضایت او حلال نیست (حرّ عاملی، همان: ج ۵، ص ۱۲۰، ج ۳). حرمت اموالتان برای یک‌دیگر، مانند حرمت امروز [= عید قربان] در این ماه [= ذی حجة] در این شهر [= مکه] است (نوری، همان: ج ۱۷، ص ۸۷).

در جایی دیگر فرمود:

هر کسی از مال مسلمانی به ناحق چیزی را غضب کند، پیوسته خداوند از او روی گردان و از کارهای نیکی که می‌کند، بیزار است و آن را در دفتر حسنات وی نمی‌نویسد تا این که توبه کند و مال غضب شده را به صاحبش بازگرداند (نوری، همان: ص ۸۹).

همچنین از بیع مضطر نهی فرمود (حرّ عاملی، همان: ج ۱۷، ص ۴۴۸، ح ۳).
امیر مؤمنان علیه السلام نیز بیع مضطر را ناروا دانست و فرمود:

زمانی در پیش است سخت که ثروتمندان بر آن چه در دست دارند، دندان بفشارند؛ در حالی که چنین فرمانی به آن‌ها داده نشده و خداوند سبحان فرموده است: «وَلَا تَسْوَأُوا الْفُضْلَ بَيْنَكُمْ» (بقره ۲): آیه (۲۳۷): بخشندگی بین خود را فراموش نکنید. آن زمان، بدکاران چیره و نیکان خوار شوند. بینوایان دار و ندار خود را به اضطرار فروشند؛ حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از معامله مضطر نهی فرموده است (فیض الاسلام، همان، ص ۱۳۰۰، حکمت ۴۶۰).

فقیهان شیعه، اجماعاً غضب را حرام دانسته و خرید و فروش مکروه را باطل شمرده‌اند؛ اما به اتفاق، خرید و فروش مضطر را صحیح می‌دانند و این مطلبی درست و مطابق قواعد فقه است اکنون می‌شود، مسأله بیع مضطر را از زاویه دیگری بررسی کرد و آن وظیفه دولت اسلامی در برابر معاملات اضطراری است. امروزه موارد بیع مکروه، اندک است و بیش‌تر حالت شخصی دارد، برخلاف بیع مضطر که موارد آن بسیار و رو به گسترش است؛ برای مثال، برنجکاران شمال کشور که تولیدکننده این کالای اساسی هستند، از روی اضطرار و برای تأمین مخارج ضرور خود، ناگزیرند محصول برنجشان را پیش از برداشت، به بهایی بسیار کم‌تر از قیمت واقعی، به افراد سلف خر بفروشند یا افراد بیمار از روی اضطرار، مجبور می‌شوند تعرفه‌های سنگین و غیرمنصفانه گروهی از پزشکان متخصص را بپردازند یا کارگران به سبب اوضاع نامساعد بازار کار، از روی اضطرار گاه با یک سوم مزد واقعی مشغول فعالیت هستند و بسیاری مثال‌های دیگر. در همه این موارد، از جهت قواعد فقهی، اشکالی وجود ندارد و خرید و فروش و اجیر شدن افراد مضطر صحیح است؛ اما دولت اسلامی که یکی از وظایف اصلی‌اش، اجرای عدالت اقتصادی است و مأموریت دارد حق ضعیف را از قوی بستاند، لازم است در اقتصاد دخالت کند و وضعیتی را به گونه‌ای سامان دهد که بعضی از قشرهای اجتماعی، به سبب اضطرار، وادار نشوند، در دوره‌ای طولانی و حتی در کل زندگی خود، غبن و زیان مداوم را تحمل کنند.

راهکار سوم: گرفتن مالیات از ثروتمندان و پرداخت آن به بینوایان

یکی دیگر از موارد دخالت دولت اسلامی، گرفتن مالیات و توزیع آن، به هدف پر کردن شکاف درآمدی بین اقشار اجتماعی بود. نظام مالیات‌های اسلامی از آغاز به گونه‌ای بود که اغلب از ثروتمندان گرفته و به بینوایان پرداخت می‌شد؛ برای مثال در زکات، کم‌ترین نصاب شتر پنج، گاو ۳۰ و گوسفند ۴۰ رأس بود و در کم‌تر از این‌ها زکات واجب نبود. طلا تا وقتی به ۲۰ دینار، نقره به ۲۰۰ درهم (حرّ عاملی، همان: ج ۹، ص ۱۷۵ - ۱۰۸) و وزن محصول غلات چهارگانه، به پنج «وسق» حدود ۸۴۷ کیلوگرم (بنی‌هاشمی خمینی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۱۱۹) نمی‌رسید، از زکات معاف بود که نشان‌دهنده بخشودگی مالیاتی درآمدهای پایین است.

۳

اقتصاد اسلامی

در خمس که عمده‌ترین دریافتی آن به درآمد کسب مربوط می‌شود، در صورتی که از مخارج سال اضافه می‌آمد، یک پنجم باقی مانده گرفته می‌شد (حرّ عاملی، همان: ج ۹، ص ۴۹۹). حتی در زکات فطره که مالیات سرانه ثابتی است، در صورتی پرداخت آن واجب بود که فرد، توانایی تأمین مخارج سال خود را می‌داشت (حرّ عاملی، همان: ج ۹، ص ۳۲۱). جزیه هم فقط از اهل کتاب گرفته می‌شد (حرّ عاملی، همان: ج ۱۵، ص ۱۲۶) که هم از مسلمانان، ثروتمندتر، و هم از پرداخت خمس و زکات معاف بودند. در وضع مالیات خراج نیز توانایی خراجگزاران در نظر گرفته می‌شد؛ چنان که امیرمؤمنان علیه السلام مالک را فرمان می‌دهد:

سال
بیم
از
زمن
۱۳۸۲

اگر رعایا از سنگینی خراج به تو شکایت آورند، آن را به مقداری که حال آنان بهبود یابد، تخفیف ده (دستی، ۱۳۶۹: ص ۱۷۶).

همه این‌ها، نشانه آن است که بخش اصلی مالیات دریافتی دولت اسلامی از ثروتمندان بوده است و اگر بینوایان گاه به پرداخت مجبور بوده‌اند، به علت ناچیز بودن آن، قابل چشم‌پوشی است. از سوی دیگر، توزیع ثروت‌های عمومی و مالیات‌های گرفته شده، به گونه‌ای بود که طبقات پایین جامعه، بیش‌ترین بهره را می‌بردند؛ زیرا موارد مصرف مالیات‌های مزبور، در بیش‌تر اوقات صاحبان درآمدهای پایین بودند و در موارد کمی که این پرداخت‌ها به ثروتمندان نیز می‌رسید، سهم همگان مساوی بود. این نکته را با دقت در چگونگی توزیع ثروت‌های عمومی در صدر اسلام می‌شود دریافت:

یک. درباره انفال، توزیع، یا به ثروت‌های طبیعی، مانند آب، چراگاه، دشت‌ها و جنگل‌ها مربوط بود و همان‌گونه که گفته شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همه مسلمانان را در بهره‌گیری از آن‌ها، مساوی قرار دارد؛ یا به اموری مثل ارث کسانی که وارث نداشتند؛ غنیمت‌هایی که بدون اذن امام گرفته می‌شد و غنیمت‌های گزیده مربوط بود که رسول خدا به‌طور معمول این‌ها را برای خود نگه نمی‌داشت و بین یاران خود تقسیم می‌کرد و بیش‌تر به آن‌هایی که نیازمند بودند و گاه نیز به سران طوایف می‌داد.

دو. شیوه تقسیم غنیمت‌های جنگی، پس از جنگ بدر معمول شد. وقتی در پایان جنگ بین نگاهبانان رسول خدا ﷺ که در طول جنگ، پیرامون سایبان حضرت پاسداری می‌دادند، با کسانی که به طور مستقیم با دشمن درآویختند، بر سر تقسیم غنیمت‌ها اختلاف افتاد. پیامبر اکرم، سهم افراد شرکت‌کننده در جنگ را به طور مساوی در نظر گرفت (مجلسی، همان: ج ۱۹، ص ۲۶۹ و ۲۷۰)، و همین روش حضرت در تقسیم غنیمت‌ها بود و یگانه تفاوتی که می‌نهاد، این بود که برای پیاده یک سهم، و برای سواره (با توجه به ارزش اقتصادی اسب و تأثیری که در پیروزی داشت و نیز به دلیل این‌که سواران در جلو صف قرار می‌گرفتند) دو سهم قرار می‌داد (نوری، همان: ج ۱۱، ص ۹۶)، بعد که تعداد اسب‌های شرکت‌کننده در جنگ بیش‌تر شد، اگر کسی چندین اسب داشت، فقط به دو اسب وی از غنیمت، سهم داده می‌شد (نجفی، همان: ج ۱۵، ص ۱۱۵، ح ۱). تا زمان عمر، بین افراد سپاه تفاوتی گذاشته نمی‌شد و به سبب این‌که بیش‌تر جنگجویان، افراد فقیر یا متوسط جامعه بودند و اغنیا، هم از نظر تعداد کم‌تر بودند و هم بسیاری اوقات به بهانه‌های واهی از شرکت در جنگ خودداری می‌کردند، بیش‌تر غنیمت‌های تقسیم شده نصیب فقیران می‌شد.

سه. رسول خدا ﷺ برای زکات، مصارف هشتگانه‌ای را در نظر گرفت که در آیه ۱۰ توبه، به آن اشاره شده بود: فقیران، مسکینان، مأموران جمع‌آوری زکات، افرادی که دلجویی از آنان باعث ایمان آوردن یا استحکام ایمان آن‌ها می‌شود، بردگان، مطلق کارهای خیر، قرض‌داران و در راه ماندگان. از موارد هشتگانه، فقیران و مسکینان و بردگان، از طبقات پایین جامعه بودند. قرض‌داران و در راه ماندگان، هرچند ممکن بود پیش‌تر از اغنیا باشند، بالفعل به کمک نیاز داشتند. مأموران جمع‌آوری زکات، ممکن بود وضع مالی خوبی داشته باشند؛ اما آنان کارگزار دولت بودند و مزد خود را دریافت می‌کردند؛ مانند سایر هزینه‌هایی که در جمع‌آوری مالیات صرف می‌شد. فقط مورد دلجویی شدگان بود که گاه با وجود تمکن مالی فرد، به سبب اهمیت معنوی هدایت، به وی از زکات داده می‌شد. رسول خدا می‌فرمود:

آرزو دارم که آن قدر اموال نزد من بود که به هر انسانی، به مقدار دیه‌اش عطا می‌کردم تا به خداوند ایمان آورد (مجلسی، همان: ج ۲۱، ص ۱۷۸).

مصرف فی سبیل الله، یعنی مطلق کارهای خیر نیز عام بود و ساختن بناهای عام‌المنفعه، راه‌ها، پل‌ها، و مانند آن به نفع همگان بود؛ بنابراین مشاهده می‌شود که بیش‌تر درآمدهای حاصل آمده از زکات به نیازمندان و فقیران می‌رسید.

چهار. خمس که شش سهم می‌شد، سه سهم از آن خدا و رسول خدا و ذی القربی که در اختیار رسول خدا بود و سه سهم از آن یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان بنی‌هاشم که به آن‌ها داده می‌شد.

آنچه از خمس در اختیار رسول اکرم بود، مختصری را برای مخارج نزدیکان خود به کار می‌برد و باقی را صرف کمک به یاران فقیر و بینوایان می‌کرد. بخشی را نیز برای تألیف قلب به کار می‌برد. امیرمؤمنان علیه السلام آن‌گاه که از امتحان‌های الهی یاد می‌کند، در این باره می‌گوید:

همان هنگام که ما خاندان محمد صلی الله علیه و آله در خانه‌های بی‌در و سقف می‌زیستیم و پوشش درستی نداشتیم و بیش‌تر ما هنگام نماز به نوبت از یک لباس استفاده می‌کردیم، چه بسا مالی می‌رسید که خداوند آن را فقط حق ما قرار داده بود و رسول خدا ایثار می‌فرمود و آن را به صاحبان اموال و قوی‌دستان [بی‌ایمان یا سست‌ایمان] می‌بخشید تا شاید دل آن‌ها را به اسلام متمایل سازد (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴):

بنابراین، بنی‌هاشم از نظر اقتصادی در سختی بودند و از این جهت نیز بیش‌تر توزیع خمس بین بینوایان صورت می‌گرفت.

پنج. جزیه در روایات از آن، «عطای مهاجران» نام برده شده است، (نجفی، همان: ج ۱۵، ص ۱۵۳، ح ۱) به کسی که از زکات استفاده می‌کرد، تعلق نمی‌گرفت (همان). بعضی فقیهان گفته‌اند که در آغاز به مهاجران داده می‌شد؛ اما بعد به همه کسانی که در راه دفاع از اسلام جهاد کنند، می‌رسد (شیخ مفید، ۱۴۱۷: ص ۲۷۴؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۵: ج ۴، ص ۲۱۸). نیز گفته‌اند که کار، به دست ولی‌امر است و می‌تواند به فقیران و مسکینان نیز بدهد (طباطبایی، همان: ج ۷، صص ۴۸۹ و ۴۹۰) به هر حال، در صدر اسلام جزیه به مهاجران پرداخت می‌شد که از فقیرترین افراد بودند.

شش. خراج که از اراضی فتح شده با جنگ (مفتوح‌العنوه) گرفته می‌شد و چون زمین‌ها، ملک همه مسلمانان بود، خراج اخذ شده از آن‌ها به همگان می‌رسید و در صدر اسلام، بین مسلمانان تقسیم می‌شد. در روایت آمده است که والی، از خراج برای تقویت دین و جهاد با کافران و مصالح عامه استفاده می‌کند (حرّ عاملی، همان: ج ۱۵، ص ۱۱۰) و فقیهان گفته‌اند که خراج برای پاسداری از مرزها، حقوق کارگزاران حکومتی و قاضیان و کمک به مجاهدان و ساخت پل‌ها استفاده می‌شود (علامه حلّی، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۴۹۳).

نکته: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تقسیم اموال عمومی، بنا به مصلحت، گاه بین قشرهای اجتماعی تفاوت می‌نهاد؛ مثل این‌که جزیه را بین مهاجران تقسیم کرد و به اعراب خراج مدینه چیزی نداد؛ زیرا با آن‌ها مصالحه کرده بود که بر آن‌ها جز در مواقع بسیار ضرور، جهاد واجب نباشد (حرّ عاملی، همان: ج ۱۵، ص ۱۱۰ و ر.ک: نجفی، همان: ج ۷، ص ۶۰۲)، و لازم نیست به مدینه هجرت کنند، و در مقابل، از جزیه و غنیمت سهمی نداشته باشند؛ اما در تقسیم اموال بیت‌المال بین صاحبان حق، هیچ تفاوتی نمی‌گذاشت و سهم همه را مساوی می‌داد (حرّ عاملی، همان: ج ۱۵، ص ۱۰۶).

بعضی گفته‌اند که رسول خدا ﷺ، سهم شخص متأهل را دو برابر مجرد در نظر می‌گرفت (الکتنانی، همان: ج ۱، ص ۲۲۴) امیرمؤمنان نیز سهم همه را از بیت‌المال مساوی می‌داد؛ چنان‌که بین خواهر خود ام‌هانی و زنی از عجم تفاوت نگذاشت و سهم هر دو را ۲۰ درهم داد که این بر ام‌هانی گران آمد (نوری، همان: ج ۱۱، ص ۹۳).

از آنچه گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که پرداخت‌های انتقالی دولت در صدر اسلام، در کل، به نفع طبقات فقیر بود؛ زیرا این پرداخت‌ها یا فقط به آن‌ها تعلق می‌گرفت یا با ثروتمندان سهم مساوی داشتند. بنای کار رسول خدا ﷺ این بود که فاصله طبقاتی بین مسلمانان کاهش یابد؛ به طوری که وقتی غزوه بنی‌نضیر پیش آمد و خانه و املاک یهودیان به دست مسلمانان افتاد، رسول خدا ﷺ به انصار که تا آن زمان میزبان مهاجران بودند، فرمود:

اگر خواهید، آنچه را خدای متعالی از اموال بنی‌نضیر نصیب من ساخته است، میان شما و مهاجران قسمت کنم و مهاجران همچنان در خانه‌های شما مهمان باشند، و اگر خواهید، این اموال را به آن‌ها دهم تا از خانه‌های شما بیرون روند. انصار گفتند: ای رسول خدا! آن‌ها را میان مهاجران قسمت کن و آنان همچنین مهمان ما باشند.
رسول خدا ﷺ اموال را میان مهاجران بخش کرد و به انصار جز دو نفر، چیزی نداد (آیتی، همان: ص ۳۳۸).

به سبب این‌که جامعه اسلامی از نقطه‌ای بنیان نهاده شد که غالب مسلمانان، از طبقه پایین اجتماع به شمار می‌رفتند، چنان‌چه سیاست‌های مالی رسول گرامی ﷺ پس از رحلتش نیز ادامه می‌یافت، جامعه اسلامی به صورت نسبتاً یکدست رشد می‌کرد و توزیع درآمدها متناسب بود و فاصله‌های طبقاتی بدان‌گونه عمیق نمی‌شد که به شورش و قتل خلیفه سوم بینجامد.

علل پیدایش فاصله طبقاتی پس از رسول خدا ﷺ

نظام توزیع درآمد و ثروت، پس از رحلت رسول خدا ﷺ از چند جهت ضربه خورد:

۱. تغییرات اساسی در نظام دریافت و پرداخت‌های دولت اسلامی، از زمان عمر آغاز شد. گفته‌اند: نخستین بار او بود که بیت‌المال را بنیان نهاد (الکتنانی، همان، ج ۱، ص ۲۲۵)، و نیز گفته‌اند: نخستین کس، ابوبکر بود (همان: ص ۲۲۶)؛ اما در حقیقت، بیت‌المال از زمان رسول خدا ﷺ وجود داشت؛ هر چند به سبب تقسیم سریع اموال عمومی بین مسلمانان، جای مشخصی برای آن در نظر گرفته نمی‌شد. غنیمت‌های گرد آمده در جنگ‌های پیامبر ﷺ که به طور موقت در یک محل نگه داری می‌شد، مانند جنگ حنین (ابن‌هشام، همان: ج ۴، ص ۱۰۲) یا اموالی که در اختیار بعضی

از یاران خود می‌گذاشت و آنان را مأمور کمک به بینوایان یا گروه‌های خاص می‌کرد، مانند بلال که مأمور مخارج و انفاقات حضرت بود (الکنتانی، همان: ج ۱، ص ۴۴۱)، و از وفود [نمایندگان] قبایلی را که برای ایمان آوردن به مدینه می‌آمدند، پذیرایی می‌کرد (ابن هشام، همان: ج ۴، ص ۱۸۳)، همه این‌ها از وجود بیت‌المال حکایت داشت.

چون عمر به خلاف رسید، اموال فراوانی از سرزمین‌های فتح شده به مدینه می‌آمد تا این‌که ابوهریره ۵۰۰،۰۰۰ درهم از بحرین آورد که عمر آن را بسیار دانست و وی را گفت: «می‌فهمی چه می‌گویی؟! ابوهریره گفت: آری، «صد هزار، پنج بار!» سپس عمر برخاست و گفت: «ای مردم! مالی بسیار برای ما رسیده است. اگر خواهید آن را قسمت کنیم و اگر خواهید، آن را برای شما ذخیره سازم.» برخی گفتند که در بلاد عجم برای این کار دفترهایی تهیه، و نام جنگجویان و گیرندگان عطا، در آن نوشته می‌شود. تو نیز چنین کن. عمر این را پسندید و دیوان‌ها نهاد و امر کرد تا نام افراد را به ترتیب نوشتند و بین آن‌ها تفاوت گذاشت (همان: ج ۱، ص ۲۲۷)، و این ضربه‌ای بزرگ بر نظام عادلانه پرداخت‌های انتقالی دولت اسلامی بود.

بعضی کار عمر را توجیه کرده‌اند که معیار وی در ترتیب افراد تقدّم در اسلام و پیوند با رسول خدا ﷺ بود؛ بدین سبب، اهل بدر را اول نوشت (همان: ص ۲۲۵)؛ اما دقت در سهم افراد نشان می‌دهد که تعصبات قبیله‌ای، خویشاوندی و جناح بندی‌های سیاسی نیز در ترتیب نام افراد تأثیر داشته است: اول از علی رضی الله عنه آغاز کرد و نام او را در ۵۰۰۰ درهم نوشت و نام ابوسفیان و معاویه را هم در ۵۰۰۰ نوشت با این که آنان اهل بدر نبودند و سال‌ها با اسلام جنگیده بودند. نام امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما را در ۳۰۰۰؛ ولی پسرش عبدالله بن عمر را در ۵۰۰۰ نوشت (همان) با این که هیچ‌کس، از فرزندان فاطمه رضی الله عنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌تر نبود. از زنان پیامبر، نام عایشه دختر ابوبکر، حفصه دخترش و ام‌حبیبه دختر ابوسفیان را در ۱۲۰۰۰، ولی نام صفیه و جویریّه، دو زن دیگر پیامبر را در ۵۰۰۰ نوشت و مردم مکه هر که را هجرت نکرده بود، در ۶۰۰ و ۷۰۰ و مردم یمن را در ۴۰۰ و مردم ربیع را در ۲۰۰ درهم نوشت (همان: ص ۴۰ و ۴۱). این تفاوت نهادن بین مسلمانان، آن هم تا این میزان، بزرگ‌ترین سبب پدید آمدن جامعه طبقاتی بود؛ به طوری که بعد، بعضی از یاران پیامبر، صاحب ثروت‌های افسانه‌ای شدند و چون عبدالرحمن عوف بمرد، یکی از چهار زن وی، به جای یک سی‌دوم میراث او، ۸۰،۰۰۰ و به قولی ۱۰۰،۰۰۰ دینار گرفت و کنار رفت (همان: ص ۶۴).

۲. رسول خدا، بسیار زود اموال عمومی گرد آمده را بین مستحقان آن تقسیم می‌کرد. به گفته ابوذر، یک‌بار شبانگاه پیامبر را غمناک یافتند و صبحگاه خوشحال، چون علت را پرسیدند، فرمود: چهار دینار از مال مسلمانان نزد من بود که آن را تقسیم نکرده بودم. اندیشناک بودم که مبادا مرگم

فرارسد و این مال نزد من بماند. امروز آن را به مردم دادم و راحت شدم. (نوری، همان: ج ۱۱، ص ۹۴)

تقسیم سریع دریافت‌های بیت‌المال، گذشته از جهات معنوی، چند فایده مهم داشت: یک. تقسیم فوری بیت‌المال، باعث جلوگیری از پدید آمدن دیوان سالاری و هزینه‌های اضافی برای حفاظت، انبارداری و حسابرسی می‌شد.

دو. باکنز کردن اموال بیت‌المال، همان مفاسدی که در کنز اموال شخصی وجود داشت که آیه شریفه از آن نهی می‌کند (توبه (۹): ۳۴ و ۳۵) و یکی از حکمت‌های تشریح زکات در درهم و دینار نیز هست، در انبار کردن اموال عمومی هم که اغلب فلزات قیمتی بود، پدید می‌آمد و باعث کاهش رونق اقتصادی و فقر عمومی می‌شد.

سه. انبار کردن طلا و نقره در یک مکان، تداعی‌کننده خزاین پادشاهان و مایه طمع‌ورزی حاکمان و به سبب نبود نظارت، باعث حیف و میل اموال عمومی می‌شد.

چهار. بسیار کسان بودند که نیاز فوری داشتند و نمی‌توانستند تا وقت دادن عطا صبر کنند و چه بسا پیشامدهای ناگهانی، مثل زلزله و سیل که به هزینه‌های هنگفت نیاز داشت، روی می‌داد و اموال گرد آمده، صرف آن می‌شد و حق افراد ضعیف در راه میانه پایمال می‌شد و چنین کاری، گذشته از آن که در شرع روا نبود، وضع توزیع درآمدها را بدتر می‌کرد.

چون عمر خلیفه شد، صلاح آن دانست که در تقسیم بیت‌المال تأخیر کند و این به ضرر طبقات ضعیف بود. عثمان نیز چنین کرد و این کار وی، خشم یاران صدیق پیامبر را برانگیخت؛ چنان که وقتی عثمان امر کرد ابوذر را به ربه تبعید کنند، نزد خلیفه آمد و عثمان را دید که صد هزار درهم در برابر خود نهاده و دوستانش گرداگرد او در انتظار تقسیم آن هستند. ابوذر گفت: این مال از کجا است؟ عثمان پاسخ داد: صد هزار درهم است که از بعضی نواحی فرستاده‌اند. قصد دارم همین مقدار بر آن بیفزایم؛ سپس بنگرم که با آن چه کنم! ابوذر گفت: آیا صد هزار درهم بیش‌تر است یا چهار دینار؟ به یاد نداری که رسول خدا برای این که چهار دینار از بیت‌المال نزد وی مانده بود، شبی را تا صبح اندوهناک بود؟ (نوری، همان) امیرمؤمنان چون به خلافت رسید، به این مهم توجه نشان داد. می‌فرمود:

دوست صدیق من، رسول خدا ﷺ هیچ مالی را تا صبح نگه نمی‌داشت و ابوبکر نیز چنین کرد؛ اما چون نوبت به عمر رسید، کاری دیگر پدید آورد و دیوان‌ها نهاد و در تقسیم اموال بیت‌المال از مالی تا سال دیگر تأخیر کرد؛ ولی من همان می‌کنم که دوستم رسول خدا انجام داد (حزّ عاملی، همان: ج ۱۵، ص ۱۰۸).

این بود که آن جناب در تقسیم بیت‌المال شتاب می‌کرد و هنگامی که مالی را شبانگاه آوردند، برخی گفته‌اند: ای امیرمؤمنان علیه السلام! بگذار تا فردا تقسیم کنیم. فرمود: «ضمانت می‌کنید که من تا فردا زنده‌ام؟! گفتند: این در دست ما نیست! فرمود: پس بشتابید و آن را تقسیم کنید؛ پس شمع بیاورد و همان شبانگاه مال را بین صاحبان حق بخش کرد (نوری، همان: ص ۹۵). روز جمعه‌ای نمی‌آمد که در بیت‌المال چیزی باقی مانده باشد (حرّ عاملی، همان: ص ۱۰۹) و هر روز جمعه بیت‌المال را جارو می‌کرد و در آن، دو رکعت نماز می‌گزارد و می‌گفت: روز قیامت برای من شهادت بده که من مال مسلمانان را در تو حبس نکردم (همان: ص ۱۰۸). در یک سال، سه بار مسلمانان را عطا داد و چون خراج اصفهان رسید، ندا داد: ای مردم! بیایید و مال خود را بگیرید. سوگند به خدا که من خزینه‌دار شما نیستم (همان: ص ۱۰۹)؛ بدین سبب، در زمان حضرت، فقیری که زکات بگیرد، به ندرت یافت می‌شد.

۳. علت دیگر پدید آمدن فاصله طبقاتی در جامعه اسلامی، این بود که آنچه از خراج، جزیه و زکات و سایر درآمدها به دست می‌آمد، به مرکز خلافت حمل می‌شد؛ در نتیجه، مدینه و اطراف آن و قبایل معروف، بیش از دیگر مسلمانان سهم می‌بردند. در آغاز اسلام و زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، این امر طبیعی بود؛ چون حوزه حکومت اسلامی کوچک بود. پس از گسترش اسلام، لازم بود ثروت‌های عمومی در اختیار همه مسلمانان گذاشته شود؛ اما خلفا بدین امر عنایتی نداشتند؛ به طوری که در همان سال‌هایی که عثمان در مرکز خلافت، به خویشاوندانش مال‌های هنگفت می‌بخشید (ابی‌یعقوب، همان: ج ۲، ص ۵۸). در کرمان به سبب قحطی، یک قرص نان، یک دینار بود (همان: ص ۶۱). در زمان امیرمؤمنان علیه السلام همه مسلمانان در گوشه و کنار حکومت اسلامی، مورد لطف قرار گرفتند. حضرت می‌فرمود:

اگر می‌خواستم می‌توانستم از غسل مصفاً و مغز این گندم و پارچه‌های ابریشمین برای خود خوراک و لباس تهیه کنم؛ اما هیئات که هوا بر من پیروز شود...؛ حال آن که ممکن است، در حجاز یا یمامه کسی باشد که امید به دست آوردن یک قرص نان هم ندارد (دشتی، همان: ص ۱۶۸).

۴. هر چه از صدر اسلام فاصله گرفته می‌شد، به سبب غلبه فرهنگ، مادی و روی کار آمدن افراد ناصالح، حیف و میل اموال عمومی شدت می‌گرفت. نخستین بار در زمان عثمان بود که خراج و زکات و اموال عمومی به ناحق و آشکارا به افراد وابسته به خلیفه داده شد. نوشته‌اند که عثمان، دخترش را به مروان بن حکم تزویج، و یک پنجم غنایم افریقا که بالغ بر ۲،۵۲۰،۰۰۰ دینار بود، به وی عطا کرد (ابی‌یعقوب، همان: ج ۲، ص ۵۸) اموال زکات را به خویشاوندان خود می‌بخشید (همان: ص ۶۲)، و با مال خدا و مسلمانان خانه ساخت و مزرعه‌ها و مال‌ها گرد آورد (همان: ص ۶۹). در زمان معاویه، حیف و میل بیت‌المال مسلمانان به حدی رسید که وی نخستین کس بود

که در تمام دنیا خالصه‌هایی برای خود داشت؛ حتی در مکه و مدینه که از آن جا نیز همه ساله چندین بار خرما و گندم برای وی حمل می‌شد (همان: ص ۱۶۷).

۵. عاملی دیگر که تا حدی طبیعی می‌نمود، این بود که چون بخش اصلی نیروهای نظامی که به فتح سرزمین‌ها مشغول می‌شدند، از اعراب بودند و غنایم جنگ‌ها به‌طور معمول بین آن‌ها تقسیم می‌شد، کار به آن جا کشید اعرابی که بخشی از عمر خود را به سپاه‌گیری می‌گذراندند، به ویژه سران سپاه که به حکمرانی نواحی نیز می‌رسیدند، ثروت‌های بسیاری را گرد آوردند.

نتیجه

با توجه به اهمیت مقوله «عدالت» در فرهنگ اسلامی و اهتمام شارع به آن، دانسته می‌شود که «اجرای عدالت اقتصادی» وظیفه‌ستری است که دولت اسلامی به هیچ وجه نمی‌تواند از زیر بار آن شانه خالی کند. با از نظر گذراندن راهکارهایی که در صدر اسلام، برای دستیابی به عدالت اقتصادی از آن‌ها استفاده شد که تقریباً همه اقتصاد را در بر می‌گرفت، فهمیده می‌شود که دولت اسلامی، برای رسیدن به این هدف مهم، باید با هوشیاری بر کارکرد اقتصاد، نظارت و در صورت لزوم دخالت کند؛ اما بکوشد که این وظیفه را با آگاهی و کاردانی تمام انجام دهد که مبادا سیاستگذاری‌هایش وضعیت بینوایان را بدتر کند و اقتصاد کشور را به رکود و ناکارآمدی کشاند.

وظیفه سوم: برقراری ثبات در بازار

در صدر اسلام، برای ایجاد ثبات در بازار، از دو راهکار استفاده شد:

۱. تصحیح کارکرد بازار: به معنای لحاظ مجموعه‌ای از شروط، در خریدار و فروشنده (متعاقدان)، دو کالای مبادله شده با هم (عوضین) و نیز رعایت احکام خیاراتی که در اثر عیب، غبن، نادیده خریدن و... پدید می‌آید و جلوگیری از خرید و فروش‌های حرام و باطل.

رسول خدا ﷺ برای تصحیح روند مبادلات در بازار مسلمانان فرمود:

اول یادگیری احکام دین. آن‌گاه خرید و فروش (نوری. همان: ج ۱۳، ص ۲۴۸). بازرگان. پیوسته گناهکار است. مگر آن که به مقدار حق بگیرد و به مقدار حق بپردازد (همان: ص ۲۴۹). هر کس فقط آنچه را مالک است می‌تواند بفروشد (همان: ص ۲۳۰). هر که مال غصب شده یا دزدیده شده‌ای را بخرد. حال آن که آگاه باشد. مانند کسی است که این خیانت را مرتکب شده است (حرّ عاملی، همان: ج ۱۷، ص ۳۳۳).

حضرت از خرید و فروش طعام به صورت جزاف (بدون سنجش با وزن یا پیمانه یا عدد) منع کرد (نوری، همان: ج ۱۳، ص ۲۴۴)، و «بیع غرر» را که در آن، نوعی جهالت به دو کالای مبادله شده

وجود دارد، ناروا شمرد (حرّ عاملی، همان: ج ۱۷، ص ۴۴۸ و بیهقی، همان: ج ۸، ص ۲۴۷). چون به مدینه درآمد، اهل آن شهر از نظر کم‌فروشی، بدترین مردم بودند؛ پس این آیه نازل شد:

وَلِلْمُطَفِّينَ (مُطَفِّينَ (۸۳): ۱).

وای بر کم‌فروشان!

پیامبر این آیه را برایشان خواند و از آن پس، کار خود را اصلاح کردند (نوری، همان: ج ۱۳، ص ۲۳۲).

۲. تسهیل سازوکار بازار: بعضی دیگر از دستورهای رسول خدا ﷺ که سبب دخالت در بازار می‌شد، برای پدید آوردن وضعیتی بود که فروشندگان و مصرف‌کنندگان، بیش‌ترین فایده را از مبادله کالاهای بیرون و زیان خود را به حداقل برسانند؛ مانند این که از «تَلَقَى رُكْبَانَ» نهی کرد (حرّ عاملی، همان: ج ۱۷، ص ۴۴۲) و آن، به این صورت بود که گروهی به پیشواز قافله‌های تجاری به بیرون شهر می‌رفتند و کالاهای آنان را همان‌جا می‌خریدند و خود به داخل شهر می‌آوردند و به قیمت دلخواه به مردم می‌فروختند و چون بازرگانان تازه وارد، از قیمت‌های شهر اطلاع نداشتند، چه بسا مغبون می‌شدند؛ بدین سبب پیامبر فرمود:

بگذارید کالاهای خود را به داخل بازار شهر بیاورند (نوری، همان: ج ۱۳، ص ۲۳۲). هر کس بیرون شهر کالاهای اهل قافله را بخرد، وقتی قافله وارد بازار شهر شود و از قیمت‌های شهر اطلاع یابد و متوجه زیان خود شوند، فروشندگان مختارند معامله را به هم زنند (همان: ج ۴).

حکمت امر پیامبر ﷺ این بود که فروشندگان و خریداران از وضعیت بازار و سطح قیمت‌ها اطلاع یابند؛ سپس معامله کنند. همچنین حضرت از این که شهرنشین، متصدی فروش کالاهای بادیه‌نشین شود، نهی کرد و فرمود:

مردم را واگذارید تا خداوند، بعضی از ایشان را به وسیله بعضی دیگر روزی دهد.

این که مشهور فقیهان، تَلَقَى رُكْبَانَ (نجفی، همان: ج ۷، ص ۲۳۷ و ۲۳۸ و حلی «علامه»، ۱۴۱۵: ج ۵، ص ۴۲ و ۴۳) و فروش شهرنشین برای بادیه‌نشین (نجفی، همان: ص ۲۳۳ و حلی «علامه»، همان: ص ۴۸ و ۵۰) را برکراهِت حمل کرده‌اند، تأثیری در تحلیل ما ندارد؛ زیرا در صدر اسلام به ویژه در زمان حیات رسول خدا، مسلمانان، دستورهای اجتماعی حضرت را مو به مو اجرا می‌کردند. ممکن است فقیهان زمان حاضر، بعضی از این دستورها را احکام حکومتی به‌شمار آورند که وضعیت آن زمان، صدور آنها را از ناحیه رسول خدا ایجاب می‌کرده است یا به کراهِت آن حکم کنند؛ ولی به هر حال، دخالتی بوده که در بازار صورت می‌گرفته است.

ح
اقتصاد اسلامی

سال سوم / زمستان ۱۳۸۲

رسول خدا ﷺ، خوش نداشت محدودیت‌های مصنوعی و فعالیت واسطه‌ها، باعث افزایش قیمت‌ها و در رنج افتادن مسلمانان شود. از مسلمانان می‌خواست که با اطلاع کافی و با چشمانی باز معامله کنند و می‌فرمود:

کسی که در معاملات مغبون می‌شود، نه شایسته ستایش است و نه اجر می‌برد. (نوری، همان: ج ۱۳، ص ۲۸۵ و حر عاملی، همان: ص ۴۴۵)

بنای کار نظام اسلامی بر این بود که هزینه‌هایی را بر بازار تحمیل نکند که باعث افزایش قیمت‌ها شود. با وجود این که از زمین‌های کشاورزی خراج دریافت می‌شد، جایی سراغ نداریم که رسول خدا یا امیرمؤمنان علیه السلام، از بازرگانان برای استفاده از محل کسب، حتی در بازارهایی که نظام اسلامی، مکان آن را در اختیار عموم نهاده بود، چیزی درخواست کنند. روایت شده است که امام علی علیه السلام از این که از بازار مسلمانان اجاره‌ای دریافت کند، کراهت داشت (حرّ عاملی، همان: ص ۴۰۶).

دخالت رسول خدا و امیرمؤمنان در کارکرد بازار، منحصر به بیان احکام نبود؛ بلکه یا خود به طور مستقیم بر بازار نظارت می‌فرمود یا فردی را به صورت عامل تعیین می‌کرد؛ چنان که پیامبر پس از آن که مکه فتح شد، سعید بن عاص را بر بازار آن گماشت (الکنتانی، همان: ج ۱، ص ۲۸۵)؛ و یک بار که اطلاع یافت، بعضی به استقبال کاروان‌های تجاری بیرون شهر می‌روند، کسانی را فرستاد تا آنان را از این کار منع کنند (محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، ۱۴۲۰: ج ۲، ص ۲۳). همچنین برخی از اصحاب مأمور بودند و کسانی که طعام را به صورت جزاف (بدون کیل و وزن و عدد) معامله می‌کردند، تنبیه کرده، از این کار باز می‌داشتند (همان: ص ۲۵). پیش‌تر گفتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محتکران را امر فرمود کالاهای احتکار شده را به وسط بازار بیاورند و به فروش رسانند (حرّ عاملی، همان: ج ۱۷، ص ۴۳۰). روزی کسی را دید که طعام نیک و بد را با هم مخلوط کرده، می‌فروشد و به او امر فرمود که آن‌ها را از یک‌دیگر جدا سازد و هر کدام را جداگانه بفروشد و فرمود:

در دین ما خیانت نیست (هندی، کنز العمال، ج ۴، ص ۱۵۹).

امیرمؤمنان علیه السلام شخصاً بر بازار نظارت می‌کرد و صبحگاه، بازارهای کوفه را یک‌به‌یک می‌گشت؛ در حالی که تازیانه‌ای با خود همراه داشت و بر سر هر بازار می‌ایستاد و ندا می‌کرد:

ای گروه بازرگانان!... سوگند را واگذارید و از دروغ‌دوری‌ها بگریزید و ستم نکنید و درباره ستم‌دیدگان انصاف داشته باشید و به ربا نزدیک نشوید و پیمان‌ها و ترازو را درست به کار برید و اوفوا الکیل و المیزان (انعام (۶): ۱۵۲) «وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَمْثَلَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (هود (۱۱): ۸۵): حق پیمان‌ها و ترازو را به عدالت ادا کنید و بر اموال مردم عیب ننهید و از آن نگاهید: آن‌گاه باز می‌گشت و برای حل مشکلات مردم می‌نشست (حرّ عاملی، همان: ج ۱۷، ص ۳۸۲).

امام علی علیه السلام، هرگاه متخلفان را در بازار می دید، در صورت لزوم، تنبیه می کرد؛ همان طور که با فروشندگان ماهیان حرام (همان: ج ۲۴، ص ۱۳۱)، کم فروشان و متقلبان در معاملات چنین می کرد و آن ها را با تازیانه ای که به همراه داشت، می زد. اصبغ می گوید: عرض کردم: ای امیرمؤمنان! من این کار را برای شما انجام می دهم؛ شما در خانه خود بشینید. فرمود:

مرا به نیکی دعوت نکردی ای اصبغ! (دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۸).

درباره عمر و عثمان هم نقل شده است که بر بازار نظارت داشتند و متخلفان را تنبیه می کردند (الکتانی، همان: ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۱).

وظیفه چهارم: عمران

وظیفه دیگری که دخالت دولت اسلامی را در اقتصاد ایجاب می کند، عمران کشور است که از ضروریات جوامع انسانی در طول تاریخ و به ویژه در زمان حاضر است یگانه تفاوتی که بین صدر اسلام و زمانه ما وجود دارد، این است که در صدر اسلام، آباد کردن کشور، امر چندان پیچیده ای نبود و اگر حکمران از سوی دشمنان خیالی آسوده و خزانه ای سرشار داشت، به این مهم همت می گماشت و به برنامه ریزی و مدیریت آن چنان نیاز نبود و عمران نیز در ساخت پل ها و راه ها، کشیدن آبره ها و احیای زمین های کشاورزی و مانند آن خلاصه می شد؛ ولی اکنون آبادانی به مدیریت قوی و برنامه ریزی های دقیق نیاز دارد.

اکنون حتی عقب افتاده ترین دولت ها، برنامه های توسعه اقتصادی را در دستور کار دارد. پیشبرد برنامه توسعه و رسیدن به اهداف آن، بدون دخالت دولت در اقتصاد ممکن نیست. این دخالت در بخش های گوناگون صورت می گیرد؛ برای مثال، نظام اسلامی به جای این که درآمدهای عمومی را که بخشی از آن، از طریق استخراج معادن نفت و گاز حاصل می آید، به طور مستقیم یا از طریق یارانه های آشکار و پنهان به مردم بپردازد می تواند آن را برای آماده سازی تأسیسات زیربنایی و تغییر ساختار اقتصادی هزینه کند. یا برای بالابردن درآمدهای بودجه از مردم مالیات های بیش تری بگیرد. این گونه دخالت ها در اقتصاد کشور می تواند با اجازه ولی امر مسلمانان انجام شود.

وظیفه پنجم: حفظ استقلال و امنیت

أ. حفظ استقلال امت اسلامی، بدون آمادگی نظامی و قدرت بازدارندگی ممکن نیست. تردیدی نیست که جهاد چه به صورت ابتدایی که در صدر اسلام برای دعوت کشورها به اسلام انجام می شد و چه به صورت جهاد دفاعی که در همه زمان ها اتفاق افتاده، نیازمند دخالت دولت در اقتصاد است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیش از هر امر دیگری، به تقویت مجاهدان در راه اسلام اهمیت می داد. تقسیم

چهار پنجم غنایم بین شرکت‌کنندگان در جهاد، مایه تشویق و تقویت مجاهدان بود. پرداخت جزیه به مهاجران و ندادن آن به اعراب، مصرف بخشی از مال‌هایی که در اختیار حضرت بود، مثل اموال بنی‌نضیر، برای خرید سلاح و مرکب مورد نیاز در جنگ‌ها، در همان هنگامی که بعضی از مسلمانان دچار تنگدستی بودند، نشانه اهمیت جهاد بود. جنگ‌های بزرگی که پیش می‌آمد، مانند جنگ تبوک که تعداد مجاهدان شرکت‌کننده در آن را ۳۰،۵۰۰ تا ۷۰،۰۰۰ نوشته‌اند (آیتی، همان: ص ۵۸۶)، به ساز و برگ، آذوقه و تدارکات فراوان نیاز داشت و چون بخشی از مسلمانان، توانایی تهیه آن را نداشتند، رسول خدا با اموال عمومی که در اختیار نظام اسلامی بود، نیاز جنگاوران را برآورده ساخت.

در گذشته، مسأله استقلال بیش‌تر از بُعد نظامی و سیاسی مطرح بود؛ اما امروزه حفظ استقلال فرهنگی و اقتصادی نیز اهمیت فراوان یافته است. استقلال اقتصادی، به معنای تولید همه کالاها در داخل نیست؛ بلکه مقصود این است که خارجیان، اقتصاد جامعه اسلامی را تحت سلطه خود در نیاورند. جامعه اسلامی، پیوسته باید آن توانایی مالی و اقتصادی و قدرت چانه‌زنی را داشته باشد که در صورت آمیخته شدن اقتصادها به یک‌دیگر، از منافع خود به راحتی دفاع کند. نظام اسلامی وظیفه دارد، هر جا که فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی را در تعارض با این هدف ببیند، با قاطعیت دخالت کند و جلو این فعالیت‌ها را بگیرد.

ب. برای حفظ امنیت، دولت اسلامی، از دو جهت باید در اقتصاد دخالت کند:

یک. به کارگیری ابزارهای تأمین عدالت اقتصادی که بعضی از آن‌ها را پیش‌تر برشمردیم و بعضی دیگر را می‌توان به تناسب زمان و مکان و به هدف جلوگیری از تشدید فاصله‌های طبقاتی که عامل اصلی اختلال در امنیت اقتصادی است انتخاب کرد.

دو. وابسته نشدن نظام اسلامی به سرمایه‌داران داخلی تا از نفوذ مترفان و مرفه‌ان به مراکز تصمیم‌گیری و مدیریت نظام اسلامی جلوگیری شود. برای دستیابی به این هدف، باید بین دو حوزه اقتصاد و سیاست تفکیک شود؛ به طوری که دولتمردان و کارگزاران حکومتی نتوانند با استفاده از موقعیت و اطلاعات منحصر به فردشان، درآمدهای مادی کسب کنند و از سوی دیگر، سرمایه‌داران نتوانند با استفاده از ثروتشان، مقدرات جامعه اسلامی را به دست گیرند؛ زیرا نظام اسلامی، نظامی سرمایه‌سالار نیست؛ به‌ویژه در کشور ما که با آرای عمومی اداره می‌شود، چنانچه سرمایه‌داران، آزادی عمل داشته باشند، با به کارگیری اهرم‌های مالی و تحمل هزینه‌های فراوان تبلیغات، اشخاص دلخواه را برگزیده مسلمانان سوار می‌کنند؛ بنابراین لازم است، نظام اسلامی همیشه به این مهم توجه داشته باشد و هر جا لازم است، برای جلوگیری از این امر، دخالت‌هایی را در اقتصاد صورت دهد، اگر با تضعیف و محدود ساختن سرمایه‌داران عمده همراه باشد. از میان فقیهان، شعرانی به این نکته

التفات داشته است. وی در باب زکات معدن می‌گوید:

امام مسلمانان می‌تواند بر صاحب معدن به اندازه‌ای که به مصلحت بیت‌المال است، مالیات ببندد؛ چون خوف این است که ثروت آنان بسیار شود و در پی دستیابی به قدرت برآیند و با مالشان، لشکریان را اجیر کنند و فساد و فروپاشی نظام را در پی داشته باشد (مغنیه، همان: ص ۱۸۸).

وظیفه ششم: امر به معروف و نهی از منکر

جلوگیری از بعضی منکرات که جنبه اقتصادی دارد و در سطح جامعه شیوع می‌یابد، بدون استفاده از قدرت قانونی دولت ممکن نیست؛ برای مثال، مقابله با احتکار، رباخواری، معاملات باطل و حرام، مانند خرید و فروش خمر و گوشت خوک و غیره، از توان تک‌تک افراد جامعه بیرون است و به دخالت مستقیم دولت اسلامی نیاز دارد؛ بنابراین، اقتصاد کشور اسلامی از این جهت به ناظرانی نیاز دارد که بر روند فعالیت‌های اقتصادی و مبادلات بازار نظارت داشته باشند. پیش از این گفتیم که رسول خدا ﷺ فردی را در جایگاه عامل خود بر بازار مکه تعیین کردند (الکتانی، همان: ج ۱، ۲۸۵)، و گفته‌اند که یکی از اصحاب، عامل حضرت بر بازار مدینه بود (همان: ص ۲۸۷). آنان مأمور بودند از مبادله‌های باطل و حرام جلوگیری و مرتکبان آن را در صورت لزوم تنبیه کنند. درباره امیر مؤمنان علیؑ نیز گفتیم که چگونه در بازارها یک به یک می‌گشت و اهل هر بازار را به معروف امر، و از منکر نهی، و در صورت لزوم، متخلفان را تنبیه می‌کرد (ابوحنیفه، همان، ج ۲، ص ۵۳۸).

۹
اقتصاد اسلامی

سال سوم / زمستان ۱۳۸۲

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، سوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.
۳. ابن هشام: السیرة النبویة، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، هفتم، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
۴. الحرّ العاملی، محمد بن الحسن: وسائل الشیعه، اول، ۳۰ جلدی، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۲ ق.
۵. الصّنعانی، محمد بن اسماعیل: سبل السلام، اول، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۶. الکتانی، عبدالحی: التراتیب الاداریة، دارالکتب العربی، بیروت.
۷. الکرکی علی بن الحسین: الخراجیات، رساله اول: قاطعة اللجاج، اول، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ق.
۸. الکرکی، علی بن الحسین: جامع المقاصد، دوم، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۴ ق.
۹. بنی هاشم خمینی، سید محمد حسن: توضیح المسائل مراجع، دوم، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۷۷.
۱۰. بیهقی، احمد بن الحسین: السنن الکبری، باشراف مکتب البحوث والدراسات، دارالفکر، بیروت.
۱۱. حلّی (علّامه)، حسن یوسف بن مطهر: قواعد الاحکام، اول، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۲. حلّی، —: نهیة الاحکام فی معرفة الاحکام، دوم، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ ق.
۱۳. —: کتاب البیع، ج ۲، مطبعة مهر، قم.
۱۴. خمینی (ره)، سیدروح الله (الامام) تحریر الوسیله، دوم، مطبعة الاداب، نجف، ۱۳۹۰ ق.
۱۵. دشتی، محمد و سید کاظم محمدی: المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، دوم، نشر امام علی علیه السلام، قم، ۱۳۶۹ ش.
۱۶. رازی، فخرالدین: التفسیر الکبیر، اول، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
۱۷. صدوق (شیخ): الخصال، چهارم، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ق.
۱۸. صدوق (شیخ): علل الشرایع، اول، مؤسسه دارالحدیث للثقافة، قم، ۱۴۱۶ ق.

١٩. طباطبائي، سيد علي: رياض المسائل، اول، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤١٤ ق.
٢٠. طبرسي، فضل بن حسن بن فضل: مجمع البيان في تفسير القرآن، اول، الكتب الاسلاميه، بيروت، ١٤١٨ ق.
٢١. طوسي (شيخ)، محمد بن حسن: كتاب الخلاف، دوم، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤١٥ ق.
٢٢. فيض الاسلام، علي نقى: ترجمه و شرح نهج البلاغه.
٢٣. قُرطبي، محمد ابن احمد الانصاري: الجامع لاحكام القرآن، پنجم، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٧ ق.
٢٤. مجلسي، محمد باقر (علامه): بحار الانوار، دوم، مؤسسه الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
٢٥. محمد بن ابراهيم بن المنذر: الاجماع، تحقيق ابو حماد صغير احمد بن محمد حنيف، دوم، مكتبة الفرقان، امارات متحده عربي، ١٤٢٠ ق.
٢٦. مغنیه، محمد جواد: الفقه على المذاهب الخمسه، پنجم، مؤسسه الصادق للطباعة والنشر، تهران، ١٣٧٧ ش.
٢٧. مفيد (شيخ)، محمد بن محمد بن نعمان: المقنعه، چهاردهم، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤١٧ ق.
٢٨. مقدس اردبيلي: مجمع الفائدة والبرهان، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٥ ق.
٢٩. نجفي، محمد حسن: جواهر الكلام، ١٥ جلدی، اول، مؤسسه المرتضى العالميه، دارالمورخ العربي، بيروت، ١٤١٢ ق.
٣٠. نوري، ميرزا حسين: مستدرک الوسائل، دوم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، بيروت، ١٤٠٨ ق.
٣١. همان: يوسف بن مطهر، مختلف الشيعه، اول، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤١٥ ق.
٣٢. هندي، علاء الدين علي بن حسام الدين: كنز العمال.